

رفسنجانی هم «لیبرال» شد!

پس از پایان انتخابات دوره پنجم مجلس، باندهای هیئت حاکم خود را برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری آماده می‌کنند. این انتخابات به مراتب مهم‌تر و پر جنجال‌تر از انتخابات مجلس خواهد بود، زیرا که قدرت اجرایی واقعی در دست ریاست جمهوری است و نه مجلس - گرچه عدم وجود اکثریت در مجلس روند کارهای اجرایی را کند می‌کند. باند «راست سستی» که اکثریت آراء (البته با تقلب!) را به خود اختصاص داده است، نقداً وارد کارزار است.

«مبارزات انتخاباتی» شده است. چنانچه در گذشته باند ملی‌گرا، توسط سایرین (از جمله رفسنجانی)، متهم به «لیبرالیسم» می‌شدند، اکنون این لقب گریبانگیر خود رفسنجانی شده است! بازار «مبارزه» با «لیبرال‌ها» و «غریب‌گرایان» چنان داغ است که اکثر روزنامه‌های باند «راست سستی» مطالب متنوعی در مورد آن نگاشته‌اند (مقاله‌ای تحت عنوان «لیبرال کیست؟» در روزنامه «رسالت»، ۲۶ فروردین، مشتی از خروار است).

.....بقیه در صفحه ۲

مجلس مؤسسان و کمونیست‌ها

نقدی بر مواضع نیروهای چپ

صفحه ۳

آذربیزن

گرانی و تورم

در باره مطالبات کارگری

صفحه ۷

مهدی رضوی

آیا کمونیست‌ها خواهان «اصلاح» جامعه سرمایه‌داری‌اند؟

نقدی به برنامه «ح.ک.ک.ا.»

صفحه ۹

م. رازی

صندوق اعتصاب

مبارزات کارگران در فرانسه صفحه ۱۱

دفاع از پناهجویان ترکیه صفحه ۱۲

خاطرات انقلاب روسیه (۲۱) صفحه ۱۹

جایگاه مارکسیزم در تاریخ

دست‌مزد صفحه ۲۱

پناهجویان و «چپ» صفحه ۲۲



پناهجویان ترکیه را فراموش نکنیم!

رفسنجانی هم «لیبرال» شد!

●●●●●بقیه از صفحه ۱

ناطق نوری، رئیس مجلس، که از هم اکنون خود را برای مقام ریاست جمهوری آماده کرده است، مردم ایران را از نفوذ «تفکر لیبرالی» بر حذر می‌دارد. او در جمع «فرماندهان و مسئولان سپاه ناحیه شرق تهران» چنین گفت: «گروهی معتقد به مذاکره با آمریکا، کوتاه آمدن در قبال مسائلی چون سلمان رشدی، فلسطینی‌ها و صلح خاور میانه هستند... اما ما معتقدیم که نباید ذره‌ای از اصول و ارزشهای خود عقب‌نشینی کنیم زیرا در آن صورت استقلال کشور از بین می‌رود...» و ظاهراً به استناد به اقدامات شهردار تهران، گریاسچی، و سایر اعضای باند رفسنجانی، می‌گوید که: «حفظ ارزشهای انقلاب به ساختن چند پل، اتوبان و جاده و انجام چند طرح عمرانی نیست...» و پیش‌بینی می‌کند که «مجلس دوره آینده را هر تفکری که بگیرد دولت بعدی را نیز در اختیار خواهد گرفت» (جمهوری اسلامی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۵).

همچنین دفتر خامنه‌ای که مدعی است که بسود کسی موضع نمی‌گیرد، در ۲۸ فروردین اعلام کرد که: «مبادا کسانی به مجلس بروند که گیرنده‌هایشان منتظر فرستنده‌های آمریکاست!» در عین حال آقای رئیس‌جمهور نیز که خود همواره از سرکردگان اعمال سرکوب و ارضاب بوده (و هست)، اکنون در مقابل حملات باند «راست سستی» به نظم طلبی افتاده که گویا نباید تصور شود که با «حمله، تهمت و انگ‌زدن» می‌توان مشکلی را حل کرد و فرهنگی را تحت تأثیر قرار داد بلکه بحث و انتقاد آزاد در محیطی خردمندانه که در انتقادکننده و انتقادپذیر در فضایی صمیمی و غیرمفرضانه در جهت آگاهی و اقعان افکار عمومی به بحث و تبادل نظر پیروزد، بسیار سودمند و عامل مؤثر پیشرفت امور و حل مشکلات خواهد بود! (اطلاعات، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۵).

پرسیدنی است که چرا رئیس‌جمهور «خردمند» چنین استدلال‌های «منطقی» را در مورد سایر نیروهای اپوزیسیون که سال‌هاست تحت سرکوب شدید توسط رژیم

خود ایشان قرار گرفته‌اند بکار نمی‌برد؟! بحث و جدل بر سر «لیبرال»‌ها در درون هیئت حاکم مطلب نویسی نیست. این رژیم از ابتدا برای پوشش بر اختلاف‌ها بر سر قدرت، مسئله لیبرال‌ها را علم کرده است. در ابتدا «بازرگان» اولین نخست‌وزیر «جمهوری اسلامی» لیبرال معرفی شد. پس از مدتی «بنی صدر» این لقب را گرفت. و پس از آن هر جناح برای دفع رقبای جناح دیگر را «لیبرال» خواند. در صورتی که اگر منظور از لیبرالیسم دفاع از سرمایه‌داری و جهت‌گیری به سوی غرب است، همه اینها «لیبرال» هستند و در رأس آنها خود خمینی است که با ارائه طرح «۸ ماده‌ای» دست همه «لیبرال»‌ها را از پشت بست! بدیهی است که «مبارزه با لیبرالیسم» یک بحث کاذب و بی‌اساس است.

اختلاف اصلی بر سر قدرت بین دو جناح در درون یک هیئت حاکم سراپا ارتجاعی است، که برای حفظ نظام متزلزل خود، یکی خواهان بازگشت به سرمایه‌داری «مدرن» است و دیگری روابط ملوک‌الطوایفی «آخوندی» را ترجیح می‌دهد. وگرنه در هیچ مورد دیگری اختلافی وجود ندارد. هر دو جناح بارها نشان داده‌اند که هیچ زبانی به غیر از سرکوب، ارضاب و تحمیت مردم ایران نمی‌شناسند.

در مقابل، پاسخ کارگران و زحمتکشان ایران نیز به جازو جنجال‌های انتخاباتی این باندها روشن است. کارگران خواهان سرنگونی قهرآمیز این رژیم از طریق اعتصاب عمومی هستند. تحریم انتخابات مجلس عملاً توسط بخش عظیمی از مردم صورت گرفت. در انتخابات ریاست جمهوری نیز بی‌تفاوتی مردم ایران با این خیمه‌شب‌بازی‌ها، آشکارا به نمایش گذاشته خواهد شد.

کارگران و زحمتکشان ایران خواهان سرنگونی این رژیم هستند، زیرا که آزادی‌های دموکراتیک نظیر آزادی بیان، مطبوعات، تجمع، زنان، ملیت‌ها و غیره تحت چنین رژیمی تحقق پذیر

نیست. زیرا که رژیم کنونی یک رژیم سرمایه‌داری است و حافظ منافع کارگران و زحمتکشان نیست.

اما مسئله بر سر اینست که پس از سرنگونی رژیم چگونه حکومتی نیازهای کارگران، زحمتکشان و متحدان آنان (یعنی اکثریت مردم ایران) را برآورده می‌کند. بدیهی است که استقرار حکومت کارگران و دهقانان فقیر (یا جمهوری شورایی) تنها رژیم پاسخ‌دهنده به مسائل انقلاب است. اما به علت پراکندگی و نبود تجربه کافی، در نتیجه اختناق و سرکوب، و همچنین نبود یک حزب پیششار انقلابی پر نفوذ در درون طبقه کارگر و نبود شوراهای کارگری و دهقانی و غیره تشکیل بلافاصله چنین حکومتی غیر عملی است.

سوسیالیست‌های انقلابی خواهان سرنگونی قهرآمیز رژیم توسط اعتصاب عمومی سیاسی، استقرار جمهوری شورایی کارگران و دهقانان فقیر و تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی هستند. نه آنگونه مجلس مؤسسانی که گرایش‌های بورژوا و خرده بورژوا خواهان آنند. نه آنگونه مجلسی که خواهان «قانون اساسی» بورژوائی است. نه آنگونه مجلس مؤسسانی که برای آرایش و ترمیم «قانون اساسی» سابق (یا کنونی) توسط عده‌ای از بالا انتخاب می‌شود.

درست برعکس، سوسیالیست‌های انقلابی خواهان مجلس مؤسسانی هستند که بر اساس انتخابات واقعی آزاد، با رأی مخفی و بر مبنای حق رأی همگانی انتخاب شده باشد. مجلسی که در آن تمامی قشرهای تحت ستم از طریق ساختارهای مبارزاتی خود و انتخابات نمایندگی که به آن ساختار پاسخگو هستند، انتخاب شده و مطالبات خود را طرح می‌کنند. به سخن دیگر، مجلسی که هیچ نیروی «بالای سر خود» را به رسمیت نمی‌شناسد. سرنگونی رژیم بایستی با چنین ساختاری پیوند بخورد و راه را برای استقرار حکومت کارگری هموار کند. ■ هیئت مسئولین ۲ خرداد ۱۳۷۵

کمونیست‌ها و مجلس مؤسسان*

طرح شعار مجلس مؤسسان

از دیدگاه چپ سنتی

در مورد طرح این شعار عمدتاً دو انحراف وجود دارد: یکی انحراف چپ گرایانه و دیگری راست گرایانه (برخی هم ضمن انتقاد به این انحراف‌ها یا به یکی از این دو قطب می‌پیوندند و یا موضع التقاطی اتخاذ می‌کنند). نمونه بارز دیدگاه اول را سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) ارائه داده و دیدگاه دوم را سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر). اتحاد کارگران انقلابی ایران (اتحاد کارگران) هم ضمن انتقاد به دو نظر، خود دچار تردید در باره طرح شعار مجلس مؤسسان شده و موضع ای التقاطی اتخاذ کرده است.

موضع چپ گرایانه "اقلیت" پوششی بر نظریات راست

نشریه "کار"، در پاسخ به سؤالی مبنی بر نبود شعار مجلس مؤسسان در برنامه این سازمان، پاسخ داده است که: "... علت آن اینست که مطابق این برنامه، هدف فوری پرولتاریای ایران نه سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک جمهوری دموکراتیک پارلمانی بلکه استقرار جمهوری دموکراتیک خلق قرار گرفته است. چون که با وجود جایگاه تاریخی "مترقی" مجلس مؤسسان، در آن توده های کارگر و زحمتکش نقشی در اداره امور ندارند. قدرت سیاسی در دست بورژوازی قرار دارد، ارتش، پلیس و مأموران دولتی و دستگاه بوروکراتیک عملاً تمویض ناشدنی، ممتاز و ما فوق مردم اند. در حالیکه در جمهوری خلق قدرت سیاسی در دست توده ها قرار دارد. ... پرولتاریای ایران که هدف فوری خود را سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک دموکراسی توده ای قرار داده است، نمی تواند به یک جمهوری پارلمانی تن دهد. ... پرولتاریای ایران رهبری جنبش توده ای را بدست خواهد گرفت و متحداً بانیسم پرولترها و اقشار رادیکال خرده بورژوازی جمهوری اسلامی را سرنگون خواهد کرد. همچنین این مقاله توضیح می دهد که تجربه انقلاب گذشته ایران نشان داد که توده های مردم ایران اساساً در پی ایجاد حکومت شورائی بودند و نه پارلمانتاریسم بورژوائی و مجلس مؤسسان. قطعاً در آینده نیز وضع بهمین منوال خواهد بود. بنا بر این، نویسنده مقاله "کار" نتیجه می گیرد که: "در برنامه انقلابی پرولتاریای ایران نه به لحاظ تاریخی و نه به لحاظ سیاسی آوردن مجلس مؤسسان مجاز نیست. جای مجلس مؤسسان اکنون در برنامه های بورژوازی لیبرال، رفرمیستها، و معدودی خرده بورژوازی گنج سر است و نه برنامه

پرولتاریا". اما با وصف این موضع "چپ" علیه "گنج سران" خرده بورژوا، نویسنده تأکید می کند که: "بفرض چنان وضعیتی در آینده پیش بیاید که توده ها خواستار تشکیل مجلس مؤسسان گردند، ما در نهایت از آنرا را می پذیریم که توده ها در عمل و به تجربه به ماهیت ارتجاعی آن پی ببرند" (نشریه "کار"، شماره ۲۳۲، فرودین ۱۳۶۸، پاسخ به سؤالات).

اول، "اقلیت" به زعم خود - در مخالفت با شعار مجلس مؤسسان - شعار حکومتی رادیکالی را طرح می کند. "اقلیت" وانمود می کند که طرح شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری خلق یک شعار ضد بورژوائی است. در صورتی که شعار "استقرار جمهوری خلق" نه تنها شعار راست تری از شعار مجلس مؤسسان است که توهم توده های کارگر را به بخشی از بورژوازی تقویت می کند. مفهوم واژه "خلق" از نقطه نظر گرایش هائی مانند "اقلیت" یعنی اتحادی از طبقه کارگر و بخشی از بورژوازی "ضد امپریالیست" (بورژوازی ملی و نه بورژوازی کمپرادر). برای مثال در اوائل انقلاب اخیر ایران همین "حزب الهه ای های ارتجاعی و آخوندها از دیدگاه "سجفخا" و دیگر سازمان های مشابه، جزئی از "خلق" و "ضد امپریالیست" به حساب می آمدند. و طرح شعارهای انحرافی ای مانند وحدت با "روحانیت مبارز" از چنین دیدگاه ای نشأت می گرفت. البته پس از بر ملا شدن ماهیت ارتجاعی بخشی از "خلق" (رژیم آخوندی)، اکنون "اقلیت" با حفظ همان مواضع، بطور خجالتی از وحدت کارگران با "اقتشار مترقی خرده بورژوازی" صحبت پیمیان می آورد! معلوم نیست این "اقتشار مترقی" چه کسانی هستند که قرار است حکومت آتی ایران را در وحدت با کارگران در مقابل جمهوری پارلمانی "مستقر کنند. اگر این اقتشار بخشی از زحمتکشان هستند چرا "اقلیت" شعار استقرار جمهوری شورائی کارگران و دهقانان فقیر را بمشابه تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب آتی ایران طرح نمی کند؟ و چرا از واژه "ما" مشخص "خلق" صحبت پیمیان می آورد؟

علت این تناقض گویی در اینست که "اقلیت"، انقلاب آتی ایران را به دو مرحله تقسیم می کند: مرحله اول (انقلاب دموکراتیک یا جمهوری دموکراتیک خلق) و مرحله دوم (انقلاب سوسیالیستی یا جمهوری شورائی). اکنون برای مرحله اول مبارزه می کند و مرحله دوم را به آینده دور و نا معلوم محول می کند.

دوم، از دیدگاه "اقلیت"، ماهیت مجلس مؤسسان چنین تعریف شده است: "... عالىترین شكل دموکراتيسم بورژوائی. (که) در جایگاه تاریخی خود نقش مترقی

داشته است، (و در آن) یک دموکراسی محدود و کاذب برقرار است که در آن توده های کارگر و زحمتکش نقشی در اداره امور ندارند" (همان مقاله). اگر چنین است پس "نقش مترقی" این مجلس در چه زمانی تحقق یافته است؟ باید روشن شود که تفاوت مجلسی که در آن "توده های کارگر" نقشی ندارند و "قدرت سیاسی در دست بورژوازی قرار دارد، ارتش، پلیس و مأموران دولتی و دستگاه بوروکراتیک عملاً تمویض ناشدنی، ممتاز و ما فوق مردم اند، با مجلس بورژوائی در وضعیت فعلی در اروپا و یا ایران در چیست؟ چنانچه فرقی ما بین این دو مجلس نیست، چرا "اقلیت" نام آنرا "عاليترین شكل دموکراتيسم" می گذارد؟ و اگر فرق دارد تفاوت بر سر چیست؟ و همچنین "اقلیت" که خود را "لنینیست" می داند باید توضیح دهد که چرا بلشویک ها در دوره های مختلف در روسیه خواهان تأسیس مجلس مؤسسان شدند؟ آیا به زعم "اقلیت" بلشویک ها هم "معدودی خرده بورژوازی گنج سر" بودند؟ بدیهی است که نظر پردازان "اقلیت" قادر نخواهند بود که به هیچ یک از سؤال های فوق پاسخ دهند. علت اصلی هم اینست که آنان تعریف و شناخت درستی از مجلس مؤسسان ندارند.

تعریف "اقلیت" از مجلس مؤسسان همان مجلس بورژوائی است با این تفاوت که به علتی نا معلوم آنرا "عاليترین شكل دموکراتيسم" می نامد. مجلس مؤسسانی که طی دوره طولانی، کمونیست ها (از جمله لنین) از آن دفاع کردند و خواهان تأسیس آن شدند و برای آن مبارزه کردند با مجلس مؤسسان تعرف شده توسط "اقلیت" متفاوت است. کمونیست ها هرگز شعار اصلی حکومتی خود را تأسیس مجلس مؤسسان قرار ندادند، زیرا که تشکیل حکومت شورائی (کارگران و دهقانان فقیر) شعار محوری کمونیست ها انقلابی بوده و هست. اما در وضعیت مشخصی (نبود یک حزب انقلابی کارگری سراسری قوی متکی بر یک برنامه انقلابی و عدم وجود شوراهای کارگری متشکل بر محور این حزب انقلابی و وجود ده ها از حزب های متفاوت خرده بورژوا و لیبرال که توده ها به نادرست به آنان توهم داشته و غیره)، تأسیس این مجلس به عنوان وسیله ای برای آماده کردن وضعیت نامساعد برای تشکیل حکومت کارگران و دهقانان - توسط کمونیست های انقلابی طرح می شود. اما همین مجلس مؤسسان (که عالىترین و دموکراتیک ترین مجلس بورژوائی است) بایستی شکل ویژه ای داشته باشد (که مستحق چنین نامی باشد)، و کمونیست ها برای این مجلس مؤسسان خاص مبارزه می کنند و نه هر مجلس مؤسسانی.

مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی - و

موضع راست گرایانه "راه کارگر" تحت لوای دفاع از دموکراسی

اگر "اقلیت" برای پوشش نظریات راست گرایانه خود، در طرح شعار مجلس مؤسسان، موضع "چپ" اتخاذ می کند، "راه کارگر" - با برنامه و سیاستی مشابه "اقلیت" - موضع راست گرایانه خود را تحت لوای دفاع از دموکراسی ارائه می دهد. هیچ یک از این دو گروه نه نظرگاه انقلابی در مورد انقلاب آتی ایران دارند و نه درک درستی از مجلس مؤسسان - تنها تفاوت در این است که یکی شعار مجلس مؤسسان را به عللی غیر واقعی و "چپ گرایانه" از برنامه خود حذف می کند و دیگری شعار مجلس مؤسسان را به مثابه ای جزئی جدا ناپذیر از مرحله انقلاب آتی ایران در برنامه خود جای می دهد.

"راه کارگر" نیز مانند "اقلیت" اعتقاد به "جمهوری دمکراتیک خلق" به مثابه "آلترناتیو بلا فصل" (خود) برای جایگزین رژیم جمهوری اسلامی دارد. آنها نیز "جمهوری دمکراتیک خلق" را بر پایه

اتحاد کارگران و زحمتکشان (یعنی) ... کارمندان پیمانی و کارمندان دون پایه و کم در آمد و غیره بنا نهاده اند (بولتن مباحثات کنگره، شماره ۲، مرداد ماه ۱۳۶۸، شناسنامه جمهوری دمکراتیک خلق). آنان نیز همانند "اقلیت" در پی یافتن متحدین "بورژوا" (تحت لوای "خلق") در جامعه هستند.

اما، "راه کارگر" فزاینده و همانند "اقلیت"، انقلاب آتی را صرفاً به دو مرحله (انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی) تقسیم نمی کند، که انقلاب را به سه فاز! که مرحله اول آن تأسیس مجلس مؤسسان است، تقسیم می کند. در بند ۲۶ پیش نویس جدید برنامه این سازمان چنین آمده است: "مجلس مؤسسان متکی بر انقلاب که با رأی آزادانه تمام مردم دعوت می شود و حکومت را به اکثریت جمعیت کشور منتقل کند، نخستین تجلی آرای عمومی، و به همین دلیل نخستین سنگ بنای دموکراسی خواهد بود." درک آنان نیز از ماهیت مجلس مؤسسان - همانند درک "اقلیت" - یک مجلس مؤسسان بی بو و خاصیت بورژوازی است که کمونیست ها خود را در درون آن اسیر می کنند. در مقاله ای، مجلس مؤسسان را چنین تعریف می کنند: "مجلس مؤسسان ظرفی است که در آن حق رأی عمومی جاری میگردد و اراده ملت وارد صحنه میشود. اما اراده ملت در مجلس مؤسسان میتواند به ضد خود تبدیل گردد و وکلای مردم از آنها جدا گردند و بر فرازشان قرار گیرند، و مجری اراده توده ها نگردند. در اینصورت ما با یک پارلمان مواجه هستیم که هر چند بلحاظ صوری بر اصل انتخابات استوار است، اما تعیین سیاست و امور اصلی

مردم نیز آنرا پذیرفتند. "اقلیت" فراموش کرده که در آن زمان سازمان چریک های فدائی خلق - به عنوان یکی از عظیم ترین سازمان های چپ و "پیشگام" طبقه کارگر - خود دچار "گنج سری" سیاسی شده بود و به دنبال خمینی افتاد، چه رسد به طبقه کارگر و زحمتکشان. طبقه کارگر ایران و "پیشگام" آن به چیزی بسیار عقب افتاده تر از مجلس مؤسسان رضایت دادند (مجلس خبرگان - یعنی دیکتاتوری آخوندی). شوراها کارگری زمانی نقش تعیین کننده ایفا می کنند که حول برنامه انقلابی حزب انقلابی طبقه کارگر بسیج شده باشند - و فقط در آن صورت خواهان سرنگونی رژیم سرمایه داری و تشکیل حکومت شورائی خواهند بود. چنانچه "سازمان چریک های فدائی خلق" مجهز به یک برنامه انقلابی بود و بخشی از شوراها کارگری را بخود جلب کرده بود و پس از سرنگونی رژیم شاه - حتی در وضعیتی که اکثریت کارگران و زحمتکشان را همراه نمی داشت - برای تأسیس یک مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی به ارگان های خود - سازماندهی زحمتکشان مبارزه می کرد (همان گونه که بلشویک ها مبارزه کردند) تاریخ جنبش کارگری ایران به گونه ای دیگر نگاشته می شد.

چهارم، "اقلیت" می گوید که بفرض آنکه "توده ها خواستار مجلس مؤسسان گردند. ما در نهایت از آنرو آن را می پذیریم که توده ها در عمل و به تجربه به ماهیت ارتجاعی آن پی ببرند" (همان مقاله). چنانچه مجلس مؤسسان یک مجلس "ارتجاعی" است و "توده ها" به عللی از آن دفاع می کنند، نقش یک سازمان انقلابی، این نیست که در یک مجلس "ارتجاعی" برای اینکه "توده ها در عمل و به تجربه" به ماهیت آن پی ببرند شرکت کند. این روش نهایت بی پرنسیپی سیاسی یک سازمان را نشان می دهد. اگر همین منطق را دنبال کنیم و فرض کنیم که "توده ها" به عللی به احیاء نظام سلطنتی رأی مثبت دهند، آیا یک سازمان کمونیستی برای اینکه "توده ها" در عمل به ماهیت ارتجاعی رژیم شاهنشاهی پی برند، بایستی به آن رأی مثبت دهد؟ یک سازمان انقلابی در مقابل تشکیل یک مجلس "ارتجاعی" اعلام موضع کرده و در آن شرکت نمی کند - حتی اگر اکثریت مردم از آن دفاع کنند. صرفاً با چنین روشی می توان - زمانی که مردم در عمل به ماهیت آن مجلس ارتجاعی پی برند -

توده ها را جلب یک برنامه انقلابی کرد. نظریات مندرج در مقاله "اقلیت" نشان میدهد که این گروه نه تنها درک درستی از مجلس مؤسسان ندارد و از تجارب انقلاب اخیر درس های لازم را نگرفته که همچنین بر خوردی به غایت فرصت طلبانه در مقابل مسائل جنبش کارگری دارد.

مورد تأیید انقلابیون کمونیست - مجلسی است مرکب از نمایندگان مردم که با رأی مستقیم، همگانی، مخفی و آزاد انتخاب می شوند. این مجلس از آنجائی که عالی ترین مرجع تصمیم گیرنده - تا تشکیل جمهوری شورائی - است و حق تأسیس حکومت آتی و تدوین قانون اساسی را دارا می باشد، "مؤسسان" خوانده می شود. چنین مجلسی (برخلاف مجلس عادی بورژوازی) بازتاب کننده اراده اکثریت مردم بوده و مصوبات و تصمیمات آن منطبق با نظریات مردم است. این مجلس هیچ نیرو، شخص، رهبر، سازمان و یا ارگانی را بالای سر خود به رسمیت نمی شناسد. مجلس مؤسسانی که کمونیست ها برای تشکیل آن مبارزه می کنند، مجلسی است که خود مستقلاً تصمیم گیرنده است، و به مسائل حاد جامعه پاسخ گو است. این مجلس بسوی تدوین یک قانون اساسی جدید و تشکیل یک حکومت انقلابی - حکومت کارگران و دهقانان پیش می رود. اما این مجلس زمانی می تواند واقعاً بازتاب کننده اراده مردم و واقعاً مؤسسان باشد که انتخابات آن بطور آزاد و دموکراتیک برگزار گردد. این امر صرفاً از طریق تشکیلات دموکراتیک و انتخابی خود مردم ناظر بر انتخابات می تواند عملی شود. شوراها مسلح کارگری، سربازی و دهقانی و محلی منتخب مردم، تنها نیروی است که تشکیل مجلس مؤسسان را می تواند تضمین کند. چنین است مجلس مؤسسانی که سوسیالیست های انقلابی در وضعیت مشخص اجتماعی به عنوان یک شعار سیاسی از آن دفاع می کنند. درک "اقلیت" از مجلس مؤسسان درک عقب افتاده ترین گرایش های بورژوازی در جامعه است. مبارزه برای تأسیس مجلس مؤسسان از دیدگاه سوسیالیست های انقلابی یعنی مبارزه از یک مجلس مؤسسان انقلابی متکی بر اراده مردم و نه مجلس مؤسسان راست ترین گرایش های بورژوازی.

سوم، ارزیابی "اقلیت" از موضع توده های زحمتکش در انقلاب اخیر ایران در مورد مجلس مؤسسان اینست که "مردم ایران اساساً در پی ایجاد حکومت شورائی بودند و نه ... مجلس مؤسسان. قطعاً در آینده نیز وضع به همین منوال خواهد بود" (همان مقاله). چنین ارزیابی ای از وضعیت سیاسی ایران، طی انقلاب ۱۳۵۷، دور از واقعیت است. در اینکه طبقه کارگر و زحمتکشان ایران شوراها را بوجود آوردند تردیدی نیست، اما به علت نبود یک حزب پیششار انقلابی متکی بر برنامه انقلابی توده ها به تنها بدیل موجود حکومتی (رژیم خمینی) تشدید یافت. خمینی که در ابتدا صحبت از تأسیس مجلس مؤسسان به میان آورد، با مشاهده نبود یک اپوزیسیون قوی در مقابل خود شعار "مجلس خبرگان" را جایگزین شعار مجلس مؤسسان کرد و

متد برخورد "التقاطی" اتحاد کارگران به مسئله مجلس مؤسسان

چنانچه وضعیت به شکلی باشد که حزب انقلابی کمونیست بر نفوذ بوجود نیامده باشد و شوراها کارگری و زحمتکشان هر یک بر محور ده های سازمان های کوچک و بزرگ گرد آمده باشند (که با در نظر گرفتن وضعیت اسفبار فعلی جنبش کمونیستی محتمل ترین سناریو خواهد بود)، شعار مجلس مؤسسان دموکراتیک محققاً در دستور روز قرار می گیرد. در چنین وضعیتی چنانچه "اتحاد کارگران" به ناگهان شعار مجلس مؤسسان را در برنامه خود قرار دهد، نه تنها توسط توده ها متهم به بی پرنسیپی و فرصت طلبی می شود، که کسانی را هم که به دور برنامه خود جلب کرده است خلع سلاح می کند - زیرا که هیچ یک از قبل آماده مقابله با وضعیت نوین نیستند - و میدان را بدست سازمان های خرده بورژوا و بورژوا خواهد داد. تجربه انقلاب اکبر نشان داد که حتی زمانی که بلشویک ها از نفوذ نسبی در درون جنبش کارگری بر خور دار بودند (البته نه زمانی که اکثریت شوراها را به همراه داشتند)، شعار مجلس مؤسسان را بدون خجالت در برنامه خود جای دادند. آنان بر این امر واقف بودند که مجلس مؤسسان صرفاً یک پارلمان بورژوازی عادی در وضعیت معمولی حکومت بورژوازی نیست. مجلس مؤسسان آخرین سلاح بورژوازی برای حفظ خود - یعنی عالیترین و دموکراتیک ترین شکل یک مجلس بورژوازی - است. برای بلشویک ها که هنوز قادر به متقاعد کردن کل شوراها کارگری و زحمتکشان به برنامه انقلابی خود نشده بودند؛ و هنوز کارگران به سازمان های خرده بورژوا و بورژوا توهم داشتند، تأسیس مجلس مؤسسان فرصت مناسبی برای آماده کردن وضعیت برای تشکیل حکومت شورائی بود. بلشویک ها نیک می دانستند که با استفاده از مجلس مؤسسان قادر خواهند بود به هدف های مشخص طبقاتی خود برسند. و این کار نیز نیاز به تدارک قبلی و آماده کردن کل طبقه کارگر از ماهیت و شکل مجلس مؤسسانی داشت که طلب می کردند. چنانچه بلشویک ها، شب پس از سرنگونی تزار شعار مجلس مؤسسان را در برنامه خود قرار می دادند، انقلاب اکبر محققاً مسیر دیگری را طی می کرد.

دوم اینکه، "اتحاد کارگران" برای توجیه موضع خود - در نگجاندن شعار مجلس مؤسسان در برنامه خود - تأکید بر "گذرا و کوتاه مدت" بودن این مجلس می کند. از دیدگاه آنان مطالبات دموکراتیک (حد اقل) به دو دسته تقسیم می شوند: ثابت، طولانی مدت و همیشگی تا جامعه کمونیستی (مانند حق بیان و آزادی مطبوعات، حق اعتصاب و تشکل و غیره - که بایستی همیشه در برنامه باشد) و گذرا و کوتاه مدت (مانند مجلس مؤسسان - که صرفاً در وضعیت "تلاطمات

طرفداران "اتحاد کارگران" در جزوه ای تحت عنوان "متد برخورد ما به مسئله مجلس مؤسسان" نقد و ایرادهای درستی به نحوه برخورد "راه کارگر" و "اقلیت" ابراز کرده اند. اما، خود به صراحت، منطق درست بحث خود را دنبال نکرده و نهایتاً یک موضع التقاطی گرفته اند.

نخست اینکه از نقطه نظری - در اعلام موضع بیرونی - تفاوت چندانی بین موضع "اقلیت" و "اتحاد کارگران" نیست - گرچه درک "اتحاد کارگران" از مجلس مؤسسان در قیاس با "اقلیت" متفاوت بوده و ایرادهای آن به برخورد نا معقول "اقلیت" صحیح است - اما هر دوی آنان دربرنامه خود نامی از مجلس مؤسسان نیاورده و هر دوی آنان اعلام کرده اند که در صورت طرح مسئله توسط توده ها از شعار مجلس مؤسسان حمایت خواهند کرد (با این تفات که "اقلیت" آن مجلس را کماکان یک مجلس "ارتجاعی" می داند). در جزوه مذکور، "اتحاد کارگران" تأکید می کند که: "شوراها جزو مفاد تخطی ناپذیر برنامه کمونیستهاست که در هر شرایطی در آن باقی می ماند، لیکن مجلس مؤسسان از پیش در برنامه وارد نمی شود. گنجاندن آن در برنامه، و یا اتخاذ هر سیاستی در قبال آن باید به دوره تلاطمات سیاسی سپرد. مجلس مؤسسان برای ما وسیله است، ممکن است از این وسیله استفاده نکنیم و یا نکنیم" (صفحه ۲۰).

و یا "گنجاندن خواست مجلس مؤسسان و یا ارگانهای پارلمانی خود گردان دیگر در برنامه ما از هم اکنون، یا مبیایست منبث از تحلیلان نسبت به ضرورت حتمی و تخطی ناپذیر بخشی از خواسته های معوقه باشد، که طرح مجلس مؤسسان غلط است؛ یا از تحلیل مشخصان از توازن قوای مشخص، که در آنصورت درخواست و یا تحقق آن اتخاذ یک تاکتیک اصولی و یا اتخاذ یک سیاست، و یا برنامه دوره ای خواهد بود که به کلیت برنامه کمک خواهد کرد" (صفحه ۱۰).

به اعتقاد "اتحاد کارگران" چنانچه کسی این مجلس را در برنامه خود بگنجاند و یا از پیش مردود اعلام کند "با بروز تغییر و تحولاتی در نقطه مقابل ارزیابی اسبق خود، دستان خود را بسته خواهند یافت و یا تنها در آن موقع مجبور به تن دادن به واقعیت خواهند شد، که در آن صورت معلوم نیست که تکلیف تعهد به برنامه "صریح" شان و یا بعبارت روشنتر تکلیف سیاست منجمد و یک بعدی شان در قبال مجلس مؤسسان چه خواهد بود" (صفحه ۲۰).

اکنون فرض کنیم که کلیه ارزیابی های "اتحاد کارگران" در نگجاندن شعار مجلس مؤسسان در برنامه شان درست باشد. در دوره بلافصل پس از سرنگونی رژیم فعلی،

دولتی در پس پرده انجام میگیرد و وزارتخانه ها، ادارات و ستاد ها آنرا اجرا مینمایند" (بولتن مباحثات کنگره، شماره ۱۸، شهریور ماه ۱۳۷۰، نکاتی در باره مجلس مؤسسان - حشمت).

پس، بنا بر اعتقاد نویسندگان "راه کارگر" نه تنها مجلس مؤسسان "نخستین سنگ بنای دموکراسی خواهد بود" - یعنی مرحله ای اجتناب ناپذیر در راه تشکیل حکومت کارگری - که امکان دارد در درون آن "تعیین سیاست و امور اصلی دولتی در پس پرده توسط وزرا و نهادهای بورژوازی نیز انجام گیرد. "راه کارگر" در واقع قبل از "جمهوری دموکراتیک خلق" (مرحله دوم انقلاب)، خود را برای شرکت در چنین مجلس مؤسسانی آماده می کند (مرحله اول انقلاب). بدیهی است که درک "راه کارگر" از مجلس مؤسسان با درک بلشویک ها و یا هر انقلابی دیگر متفاوت است. چنانچه کلیه خواست های زحمتکشان بلاخص تشکیل کمیته های مسلح کارگری، دهقانی و محلی برای نظارت در امور رای گیری و انتخابات بر قرار نشود؛ و چنانچه در درون این مجلس اراده واقعی مردم (بدون آقا بالا سر و تصمیم گیری های پشت پرده) منعکس نگردد، کمونیست ها به تأسیس آن تن نمی دهند. انقلابیون تحت هیچ وضعیتی خود را در درون یک مجلس بوروکراتیک و کنترل شده توسط بورژوازی محبوس نخواهند کرد. بنابراین، فراخوان یک مجلس مؤسسان در واقع اعلام مبارزه و جنگ علیه هر گونه مجلسی است که در آن سیاست های پشت پرده توسط وزرا و وکلای بورژوازی انجام می گیرد. چنانچه این مجلس دموکراتیک ترین مؤسسه های بورژوازی نباشد، بهیچوجه راه گذار به تشکیل حکومت کارگران و دهقانان تضمین نمی شود. سازمان هایی نظیر "راه کارگر" در مجلسی غیر از مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی بر اراده مردم، صرفاً به اسیرانی در دست بورژوازی تبدیل خواهند شد و پس!

از این گذشته، مجلس مؤسسان الزاماً مرحله اجتناب ناپذیر و یا "نخستین سنگ بنای دموکراسی" نیست. در وضعیتی که اکثریت شوراها کارگری و زحمتکشان در درون حزب انقلابی خود متشکل شده باشند اصولاً نیازی به فراخواندن چنین مجلسی - حتی عالیترین و دموکراتیک ترین آن - وجود ندارد. "راه کارگر" فراموش کرده است که مجلس مؤسسان دست آخر هنوز یک مجلس بورژوازی است و عالیترین دموکراسی بورژوازی هنوز به حد دموکراسی کارگری - نظام شورائی - نمی رسد. مرحله بندی راه کارگر یک مرحله بندی کاذبی است که صرفاً توهم این سازمان را به بورژوازی (البته دموکرات ترین آنان!) نشان می دهد.

دیدگاه سوسیالیسم انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۳

● مفهوم سوسیالیسم و
ماهیت طبقاتی دولت شوروی
مراد شیرین

● لنین و سرشت تحلیل
واقعیت‌های تاریخی
حمید حمید

● شوروی سابق در راه گذار
از سرمایه‌داری دولتی به
سرمایه‌داری خصوصی!
ج. رامین

● نقدی به تز
«سرمایه‌داری دولتی»
ح.ک.ک.ا.
م. رازی

● انقلاب روسیه
روزا لوکزامبورگ

این نشریه فوریه ۱۹۹۶ انتشار می‌یابد، از
دوستانی که مایل به دریافت آن هستند،
تقاضا می‌کنیم که معادل ۲۰ دلار بابت
بهای نشریه و مخارج پست ارسال فرمایند.

**سرنگون باد رژیم
سرمایه‌داری!
پیش بسوی استقرار
مجلس مؤسسان
دمکراتیک!
زنده باد انقلاب
سوسیالیستی!**

است. اما، جمهوری شوراهای (و
دیکتاتوری پرولتاریا)، عالیترین مؤسسه
دموکراتیک است که تاریخ بخود دیده و
تنها دولتی است که انتقال به سوسیالیسم
را تضمین می‌کند - و بر هر مجلس
بورژوازی ای برتری دارد. برای انقلابیون
مجلس مؤسسان دموکراتیک به مفهوم
بورژوازی و محدود آن طرح نمی‌شود.
مجلس مؤسسان به مفهوم پارلمان معمولی
آن در جامعه سرمایه‌داری نیست. مجلس
مؤسسانی دموکراتیک و انقلابی که
سوسیالیست‌های انقلابی برای آن مبارزه
می‌کنند متشکل است از نمایندگان واقعی
مردم که با رأی مستقیم، همگانی، مخفی
و آزاد انتخاب می‌شوند. چنین مجلسی
هیچ ارگان و سازمان و فردی را بالای سر
خود نمی‌پذیرد و توسط نیروهای مسلح
توده‌ای نظارت می‌شود. این مجلس
کار خود را در راستای تدارک برای
تشکیل یک حکومت انقلابی - حکومت
کارگران و دهقانان آغاز می‌کند.

در وضعیتی که یک حزب انقلابی کارگری
متکی بر برنامه انقلابی در جامعه وجود
نداشته باشد و شوراهای کارگران و
زحمتکشان بر محور حزب و برنامه خود
متشکل نشده و به سازمان‌های خرده
بورژوا و بورژوا توهم داشته باشند،
سوسیالیست‌های انقلابی برای تشکیل یک
مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی
مبارزه می‌کنند. شعار تأسیس مجلس
مؤسسان در «برنامه عمل کارگران» از هم
اکنون بایستی گنجانده شود تا توده‌ها از
قبل آشنائی و تعلیم لازم را بمنظور مبارزه
برای آن داشته باشند.

مبارزه برای مجلس مؤسسان متکی بر
ارگان‌های خود - سازماندهی توده‌ها و
درج این شعار در «برنامه عمل کارگران»
(یا برنامه انقلابی یک سازمان انقلابی)
بهبود به مفهوم توهم داشتن به
پارلمان بورژوازی نیست. تبلیغ برای
حذف شعار مجلس مؤسسان دموکراتیک
(و توضیح در مورد ماهیت آن) از برنامه
انقلابی، ریشه در سیاست‌های کودکانه
سازمان‌های «چپ روی سنتی ایران دارد»
و باید از چنین سیاست‌های فاصله
گرفت.

* بحران سیاسی و اقتصادی کنونی رژیم، بحث
پیرامون بدیل حکومتی را پس از سرنگونی این
رژیم در میان اپوزیسیون باز کرده است. برخی
از گرایش‌های بورژوازی صحبت از تأسیس
«مجلس مؤسسان» به میان می‌آوردند. در مقابل،
عده‌ای از گرایش‌های کمونیستی بر سر تأسیس
چنین مجلسی تردید به دل راه می‌دهند. برای
باز کردن بحث میان طیف سوسیالیست‌های
انقلابی، مقاله فوق را که توسط یکی از رفقای
«اتحادیه»، آذربیزین، نگاشته شده است را
مجدداً انتشار می‌دهیم. این مقاله نخستین بار، ۱۸
ژوئن ۱۹۹۳، در «دفترهای کارگری
سوسیالیستی» شماره ۱۹، انتشار یافت.

سیاسی باید در برنامه گنجانده شود) -
(صفحه ۱۲). اولاً، حتی اگر این تقسیم
بندی درست باشد، چرا نمی‌توان
مطالبات «کوتاه مدت» و «تاکتیکی» را در
برنامه خود جای داد؟ درج و یا عدم
درج مطالباتی در برنامه انقلابی هیچگاه
بر اساس «کوتاه مدت» و یا «طولانی مدت»
بودن آن تعیین نمی‌شود. مطالبات و
خواسته‌ها بر اساس وضعیت مشخص بر
اساس آگاهی امروزی توده‌ها و ارتباط آن
به هدف نهائی - یعنی تشکیل حکومت
شورائی - تعیین می‌شود. ثانیاً، طرح
مسئله مجلس مؤسسان (یا هر شعار
دیگری) بستگی به چگونگی تحقق موفقیت
آمیز آن در مسیر هدف نهائی دارد. اگر
لازم باشد و شوراهای کارگری برای
تشکیل حکومت کارگری فوراً آماده
نباشند، مجلس مؤسسان دموکراتیک
(مجلس مؤسسانی با تعریف کمونیستی و نه
بورژوازی) می‌تواند حتی چند سال هم
بطول انجامد (تا تشکیل نهائی حکومت
کارگران و دهقانان). اینکه بلشویک‌ها
تحت وضعیت خاصی به علت جلب
اکثریت شوراهای به برنامه خود، آنرا در
شوروی منحل اعلام کردند، نباید به این
مفهوم تلقی شود که کمونیست‌ها تحت هر
وضعیتی (پس از چند ماه) مجلس
مؤسسان را منحل اعلام می‌کنند (پس
طرح آن یک شعار گذرا است و بایستی
در برنامه باشد). این روش از ارزیابی
بسیار خشک و غیر واقعی است.

به نظر می‌رسد که طرفداران «اتحاد
کارگران» با وجود اتخاذ موضع بهتری
نسبت به سایر سازمان‌ها - در مورد
ماهیت مجلس مؤسسان - مجبور شده‌اند
که زیر فشار اتهامات بی‌اساس فرقه
گرایان، مبتنی بر «راست» بودن شعار
مجلس مؤسسان، آنرا از برنامه خود
حذف کنند، وگرنه هیچ یک از
توضیحات آنان منطقی و معقول نیست و
در تناقض کامل با نقد صحیح آنان به
سایر سازمان‌ها، قرار دارد.

مجلس مؤسسان و موضع «سوسیالیست‌های انقلابی»

از دیدگاه «سوسیالیست‌های انقلابی» تنها
رژیم پاسخ دهنده به مسئله انقلاب آتی
جمهوری شورائی کارگران و
دهقانان فقیر است. مبارزه برای
سرنگونی رژیم سرمایه‌داری فعلی با مبارزه
برای تشکیل چنین جمهوری‌ای بهم پیوند
خورده‌اند. هر حکومت دیگری که نقش
رهبری طبقه کارگر را مخدوش کند (از
جمله «جمهوری دموکراتیک خلق»)،
وضعیت را برای مآشات با بخشی از
بورژوازی آماده می‌کند. سایر مطالبات
حد اقل (و یا دموکراتیک) در راستای
تقویت شعار مرکزی حکومتی قرار دارند.
مجلس مؤسسان دموکراتیک عالیترین و
دموکراتیک‌ترین شکل مجلس بورژوازی

مشاهداتی در باره مسائل کارگری

گرانی و تورم

مهدی رضوی

یکی از حقه‌بازی‌های رایج سرمایه‌داران اینست که ضمن پُر کردن جیب‌های خود چنین وانمود کنند که گویا همه چیز برای کارگران بر وفق مراد پیش می‌رود و صرفاً با چند اقدام اداری مسائل بطور ریشه‌ای حل خواهد شد.

یکی از مسائل مرکزی و مهم در ایران، مسئله گرانی و تورم است. امروزه، زحمتکشان و کارگران ایران مسئله‌شان بر سر بهتر کردن زندگی و ایجاد رفاه نیست بلکه تهیه مواد اولیه معیشت است؛ چگونگی تهیه گوشت، لبنیات، میوه، لباس، کفش و کیف برای بچه‌هایشان است. برای حل این مشکل اجتماعی، رژیم سرمایه‌داری ایران از مدت‌ها پیش جارو جنجال بسیاری برای «مبارزه با تورم و گرانی» راه انداخت. تأسیس «اداره کل تعزیرات» برای «نظارت» و «بازرسی» و «برخورد ریشه‌ای و عمیق» به این مسائل در راستای ایجاد هزارها فروشگاه زنجیره‌ای برای رفاه مردم در هر استان ایجاد شد! به غیر از این اقدامات «خردمندانه» وزارت بازرگانی، برای «مهار» کردن تورم از ۶۰۰ کارخانه تولیدی در خواست میزان و قیمت تمام شده کالاها و تولیدات آنها را کرد. اما طبق روال همیشگی همه این اقدامات فریبکارانه به جایی نرسیدند. نه از عملکرد این مؤسسات خبری است و نه از تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای با مواد نازل و نه پاسخی از مدیران کارخانه‌ها دریافت شد! بدیهی است که راه مقابله با تورم و گرانی این اقدامات نیستند. این اقدامات صرفاً به منظور عوام‌فریبی طراحی شده‌اند.

رژیم ادعا می‌کند که درآمد کارمندان مترادف با میزان افزایش تورم، بالا رفته است. این ادعا خلاف واقعیت است. طبق آمار و ارقام رسمی، حداقل حقوق کارمندان طی ۱۶ سال گذشته صرفاً ۳ درصد افزایش یافته است (افزایش حقوق کارگران از این به مراتب پائین‌تر است). اما، نرخ تورم ۶۶ درصد بوده است (رقم واقعی به احتمال قوی بالاتر از این است). باید از سرمداران رژیم سؤال کرد که چگونه حداقل ۶۶ درصد افزایش تورم مترادف با ۳ درصد افزایش حقوق کارمندان است؟! اما اگر وضعیت کارمندان به این ترتیب باشد، محققاً وضعیت کارگران و سایر زحمتکشان به مراتب وخیم‌تر از اینهاست.

کارگران ایران خواهان «افزایش دستمزدها متناسب با تورم» هستند. به این مفهوم که اگر تورم به ۶۶ درصد طی سال گذشته رسیده است، دولت موظف است ۶۶ درصد دستمزد کارگران را افزایش دهد. بدین ترتیب آنها قادرند که وضعیت معیشتی خود را به میزان سابق حفظ کنند. هر گونه افزایش دستمزد کمتر از این رقم، وضعیت آنها را بدتر می‌کند. اگر مدیران کارخانه‌ها و نمایندگان دولت چنین اقدامی را انجام ندهند، این نشان دهنده آنست که کوچکترین اهمیتی به وضعیت رفاهی کارگران نمی‌دهند. سخن‌های پوچ و بی‌ارتباطی نظیر تشکیل اداراتی برای «بازرسی» و «نظارت» مسائل رفاهی نمی‌توانند مسائل را حل کرده و بدرد کارگران نمی‌خورند.

طبق «قانون اساسی» و ادعاهای رژیم، مردم باید بتوانند در سرنوشت خود مشارکت داشته و در «صحنه» حضور داشته باشند. اگر کارگران و زحمتکشان ایران به علت فشارهای مالی ناشی از تورم و گرانی وقت فراغت هم نداشته باشند، چگونه می‌توانند در صحنه حضور داشته و یا در سرنوشت خود مشارکت کنند؟ برای چنین کاری، بایستی دستمزدها افزایش یافته و زمان کار روزانه تقلیل یابد. کارگران باید هر سال حداقل ۲۰ روز تعطیلات یا پرداخت کامل حقوق داشته باشند تا بتوانند در سرنوشت خود با وقت کافی مشارکت کنند! رژیم سرمایه‌داری در مقابل این مطالبات به حق کارگران فریاد بر می‌آورد که «تحقق این مطالبات غیر ممکن هستند». پاسخ کارگران اینست که «اگر این مطالبات را نتوانید تحقق دهید، ما به اتکاء به نیروی خود و سایر زحمتکشان چنین اقداماتی را ممکن می‌کنیم».

۲ خرداد ۱۳۷۵

روزمه با مدیر کارخانه نمی‌شوند. اگر در سابق برای ازدیاد دستمزدها و یا علیه اخراج‌ها اقداماتی انجام می‌دادند، امروز دیگر حساسیت سابق را ندارند. دلیل آن اینست که وضعیت اقتصادی آنقدر بد شده که ترس از دست دادن شغل و در نتیجه بی‌خانمانی و فقر و بدبختی بطور عینی مشاهده می‌شود. ولی دلیل مهم‌تر اینست که در دوره قبل خود را هنوز جزئی از کارخانه دانسته و نتیجه مبارزات خود را مفید می‌دانستند. امروز دیگر خود را کاملاً جدا از مسایل مطروحه در کارخانه می‌دانند. هیچ امیدی برای بهبود وضعیت و یا گرفتن امتیازاتی نمی‌بینند. مبارزه برای گرفتن اصلاحات اقتصادی را دور از واقعیت می‌بینند. به نظر آنها دیگر کار از کار گذشته و باید به شکل دیگری مبارزات را ادامه داد.

ولی بعضی از همین کارگران جوان که امروز در کارخانه ما حساسیت سابق را ندارند، درگیر قیام «اسلام شهر» بودند و با هیجان از مبارزات خودشان تعریف می‌کنند.

نتیجه اینکه کارگران به ماهیت واقعی رژیم کاملاً پی برده و راه‌های مبارزاتی دیگری را در نظر دارند.

● پس به نظر شما مبارزات برای ایجاد اتحادیه کارگری و سندیکاها در دستور روز کارگران قرار ندارد؟
به نظر من طرح ایجاد اتحادیه کارگری و یا سندیکای کارگری مانند یک شوخی‌ای بیش نیست. کارگران که از طریق «شوراهای اسلامی» و یا منتخبین خود به هیچ‌جایی نرسیدند، نمی‌توانند امیدی برای ایجاد سندیکا در راه مذاکره با مدیران و یا دولت برای مطالبات خود داشته باشند. دولتی که در حال اخراج کارگران است و یا کارگران پیشرو را دستگیر می‌کند، چگونه می‌تواند به تشکیل یک سندیکای کارگری رضایت دهد. سرکوب و ارباب اول باید برچیده شود و سپس به فکر این چنین تشکیلاتی افتاد.

● پس کارگران به چگونه تشکیلاتی اعتقاد دارند؟
تنها شکل تشکل مستقل کارگری در شرایط امروز، کمیته مخفی عمل است. این کمیته‌ها که متشکل از تعداد کمی از کارگران هستند می‌توانند در کارخانه نقش مهمی داشته باشند. اول اینکه اعضایش شناخته نمی‌شوند و ضربه نمی‌خورند و دوم اینکه از کارایی زیادی برخوردار است و می‌تواند در مقابل مدیران و انجمن اسلامی و شورای اسلامی، شکل دیگری از عمل مؤثر کارگری را طرح کند. اگر هم سندیکایی توسط رژیم ساخته شد، اینها می‌توانند در صورت لزوم در آن شرکت کنند. ■

مشاهدات یک کارگر

مصاحبه زیر توسط «کارگر سوسیالیست» با یک کارگر پیشرو صورت گرفته است.

● اگر ممکن است مشاهدات خود را در مورد موقعیت کارگران در دوره پس از انتخابات مجلس پنجم بیان کنید.
من مشاهدات خودم را فقط در ارتباط با یک کارخانه می‌توانم بگویم، ولی این مشاهدات عمومیت دارند. کارگران کارخانه ما در قیاس با چند سال پیش دیگر بشدت پیش، وارد درگیری‌های

ادبیات کارگری به زبان ساده

صندوق اعتصاب

یژن سلطان زاده

واکنش عمومی تمام کارفرمایان در مقابل اعتصاب کارگران، فشار مضاعف بر موقعیت بلا تکلیف تمامی آنهاست. آنان به خوبی واقفاند که کارگران دارای خانواده و عهد و عیال هستند و در صورتی که اعتصاب آنان با حمایت مالی سایر کارگران و زحمتکشان مواجه نشود به شکست خواهد انجامید. در همین راستا و در گامهای نخستین کارگران پیشرو و مبارز در کشورهای سرمایه داری برای مقابله با حملات روزانه کارفرمایان و حکومتیان بر اعتصاب و تحصن سایر کارگران، دست به برپایی صندوقهای اعتصاب می زنند. شکل این صندوقها بنا به موقعیت سیاسی موجود در کشورها سرمایه داری بصورت علنی و نیمه علنی در می آید. مثلاً در کشورهای غربی که تا اندازه ای آزادی بورژوازی وجود دارد، این صندوق بصورت علنی و با حمایت مستقیم سندیکاهای کارگری اداره می شود، اما در کشورهای دیکتاتوری نظیر کشور خودمان، ایران، شکل صندوق اعتصاب بطور حتم باید بصورت غیر علنی تشکیل گردد؛ زیرا در هر لحظه در خطر حمله مزدوران رژیم قرار خواهد داشت.

در دوران خفقان، کارگران برای سازماندهی مبارزات و برپایی اعتصابهای خود، دست به ساختن هسته ها و محافل مخفی در محیط کار زده و بوسیله جلسات مرتب، علاوه بر سازماندهی خود، در جریان مبارزات سایر کارگران در کارخانه های دیگر قرار می گیرند. پیوند این هسته های مخفی در شرایط پلیسی می تواند اثرات مؤثرتری را در جهت برپایی اعتصاب عمومی به همراه داشته باشد. از پیوند این هسته های مخفی، «سندیکای مخفی کارگران» شکل می گیرد که مسلماً تأثیر و بُرد مؤثرتر و بلندتری را خواهد داشت. نمونه زنده آن در جنبش کارگری ایران، به سال ۱۳۵۴ بر می گردد. در این سال از پیوند هسته های مخفی کارگران چیت سازی تهران، نخستین سندیکای مخفی آنان شکل گرفت. این سندیکا موفق شد که اعتصاب بزرگ و موفقیت آمیزی را سازماندهی کند.

در زمان اعتصاب موفقیت آمیز کارگران چیت سازی تهران (۱۳۵۴)، صندوق اعتصاب که از ماهها قبل توسط سندیکای مخفی کارگران آن کارخانه تشکیل شده بود، توانست با کمکهای مالی خود، کارگران را جهت ادامه مبارزه برای مطالبه خواسته های به حقشان، تشویق و یاری نماید. این مسئله در حالی رخ داد که عموم کارگران از محل صندوق و گردانندگان آن بی اطلاع بودند.

پس بطور خلاصه صندوق اعتصاب، صندوقی است که توسط کارگران مبارز در موقعیت های ویژه و اضطراری نظیر اعتصاب، تحصن، اشغال کارخانه توسط کارگران و گروگان گیری عوامل رژیم و غیره تشکیل شده و با کمکهای مادی عموم

کارگران تداوم می یابد.

برداشت از صندوق اعتصاب همانطوری که پیشتر بیان شد باید در شرایط خاصی صورت بگیرد. مسلماً کارگرانی که در مضیقه مالی بیشتری قرار دارند و در راه مبارزه با کارفرما صدمات سنگین تری را متحمل شده اند در ارجحیت کمکهای مالی صندوق قرار خواهند گرفت. برپایی این صندوق بدون تردید در گامهای بعدی خود می تواند انگیزه مبارزاتی کارگران را بالا برده و همبستگی بین آنان را بیشتر و بیشتر نماید. در این جا ذکر مطلبی حساس ضروریست. و آن این است که برپایی این صندوق نباید این تفکر کاذب را در ذهن کارگران به وجود آورد که این صندوق مانند صندوقهای صدقه بورژوازی برای انسان دوستی (آن هم از نوع بورژوازی) شکل گرفته، بلکه برعکس فعالین پیشرو باید این انگیزه را در کارگران به وجود آورند که سرمایه دار مفتخور باید بدون هیچ معطلی تمام حق و حقوق پایمال شده کارگران را به آنها برگرداند.

حسابرسی و میزان کمکهای رسیده به صندوق باید هر ۱۵ تا ۳۰ روز یکبار در اختیار عموم کارگران قرار گیرد، اما در شرایط پلیسی و دیکتاتوری جامعه فعلی ایران که جاسوسان زیادی در محیط کار پُرسه می زنند این مسئله شکل دیگری به خود می گیرد. بهترین روش برای اعلام کمکهای رسیده در این دوران، زدن تراک و پخش اعلامیه در محیط کار جهت شناساندن و آشنایی هر بیشتر سایر کارگران با صندوق، و در نهایت درگیر کردن یکایک آنهاست. اما ترکیب اعضا و دست اندرکاران صندوقهای اعتصاب که توسط هسته های مخفی کارگران انتخاب می شوند باید از ترکیب محدودی برخوردار باشند. اعضای صندوق باید تمامی از مبارزان که بطور حرفه ای به فعالیت انقلابی مشغول هستند تشکیل یابد. اینان باید در هر لحظه آمادگی مبارزه با پلیس و مزدوران رژیم را داشته باشند.

در شرایطی که آزادی نسبی به علل مختلف از جمله خارج شدن کنترل امور از دست زمامداران یا اعتلای انقلابی پیش می یابد شکل صندوقهای اعتصاب از حالت مخفی خارج شده و شکل علنی به خود می گیرد.

یکی از بهترین راهها برای ایجاد صندوق اعتصاب از طریق کانال «سندیکا» انجام پذیر است؛ اما در بیشتر موارد سرمایه داری برای جلوگیری از حرکات رادیکال این سندیکاها با فرستادن عوامل خود به درون آنها، این سندیکاها را به سندیکاهای «کنترل شده» یا «زرد» تبدیل می کند. وظیفه کارگران پیشرو در مقابله با این اقدام سرمایه داری دخالت در سندیکاها و جلب و دعوت کارگران به ساختن صندوق اعتصاب است.

تزئین آخوندهای سرمایه دار برای مقابله با «صندوقهای اعتصاب»

حکومت سرمایه داری آخوندی حاکم بر ایران که هیچ حتی را برای کارگران و زحمتکشان قایل

نیست، برای مقابله کردن با پیدایش و گسترش صندوقهای اعتصاب در بین کارگران با رجوع به «فقه اسلامی»، مدلهای دروغین و کاذبی را برای انحراف کارگران ایجاد می نماید تا آنان را از مسیر اصلی مبارزه که همانا برچیدن حاکمیت تنگین آنان است، منحرف نماید. این مدلهای دروغین عبارتند از:

الف) صندوق قرض الحسنه: این صندوق بوسیله کارفرما ایجاد شده و با مشارکت کارگران شکل می گیرد. هدف اصلی این صندوق کمک رسانی به کارگرانی است که احتیاج به کمک مالی دارند.

برپایی صندوقهای این چنینی که کارفرمایان مهره های اصلی آن را تشکیل می دهند علاوه بر فریب کارگران، دارای اثرات بسیار بدی نیز خواهد بود که عبارتند از:

۱- بین کار و سرمایه رابطه دوستانه و سازشکارانه ایجاد می کند (هم کارگران و کارفرمایان باید به این صندوق ماهانه پول پرداخت بکنند).

۲- مخارجی که کارفرما در زمانهای اضطراری (از جمله بیماری، سانحه در محیط کار، تصادف و غیره) باید به اشکال مختلف به کارگران پرداخت کند، از درآمد صندوق یعنی پول خود کارگران تأمین می نماید.

۳- کارگران در شرایط سخت به جای مبارزه و کسب مطالبات و خواسته های خود، با مراجعه به صندوق و گرفتن پول از مبارزه دور می شوند.

قابل تذکر است که در حال حاضر به علل دزدی و اختلاسهای متعدد میلیونی توسط کارفرمایان و عوامل حکومت آخوندی از این صندوقها، کارگران و زحمتکشان اطمینان چندانی به این صندوقها نمی کنند.

در مقابل این دسیسه عیان کارفرما و حکومت سرمایه داری برای انحراف کارگران از مبارزه طبقاتی و کسب مطالباتشان، کارگران پیشرو و مبارز باید به افشای ماهیت پلیدی که این نقشه دنبال می کند پرداخته و شعارهای انتقالی را مطرح نمایند. کارگران باید بگویند که ما پولی زوری برای پرداخت به این صندوقها نداریم و تمام موجودی این صندوقها باید توسط خود کارفرما پرداخت شده و بدون هیچ پیش شرطی در موقعیتهای اضطراری در اختیار کارگران قرار بگیرد.

ب) صندوق تعاونی

عامل اصلی پیدایش این صندوقها در محیطهای کار بدون تردید اعتلای انقلابی طبقه کارگر ایران در جریان انقلاب ۱۳۵۷ و مداخله کارگران در سرنوشت خودشان بود. با حمله مزدوران رژیم آخوندی به دستاوردهای انقلاب این صندوقها شکل اسلامی به خود گرفت.

کارگران پیشرو باید در این صندوق دخالت کرده و با کنار زدن مهره های رژیم، مسئولیتهای کلیدی آن را گرفته تا در شرایط مناسب بتوانند از آن به عنوان صندوق اعتصاب استفاده نمایند. ■

آیا کمونیست‌ها خواهان «اصلاح» جامعه سرمایه‌داری‌اند؟

نقدی به برنامه «حزب کمونیست کارگری ایران»

م. رازی

از نظر سیاسی، کمونیسم کارگری نه فقط سازماندهی انقلاب علیه نظام موجود را با تلاش برای تحمیل اصلاحات هرچه وسیع‌تر به آن در تناقض نمی‌بیند، بلکه حضور در هر دو جبهه مبارزه را شرط حیاتی پیروزی نهایی طبقه کارگر میداند... بطور کلی هر چه مبارزات کارگری و آزادیخواهانه موازین سیاسی و رفاهی و مدنی پیشروتری را به جامعه بورژوازی تحمیل کرده باشند، به همان درجه شرایط برای انقلاب کارگری علیه کلیت سرمایه‌داری آماده‌تر و پیروزی این انقلاب قاطعانه‌تر و همه‌جانبه‌تر خواهد بود. جنبش کارگری در صف مقدم هر مبارزه برای اصلاح موازین جامعه موجود به نفع مردم قرار دارد.^(۱)

برنامه «حزب کمونیست کارگری ایران»

در این امر تردیدی نیست که کمونیست‌ها همواره باید ضمن مبارزه برای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری، از پیشگامان مبارزه برای دموکراسی نیز باشند. مبارزه برای مطالبات دموکراتیک، بخصوص در جوامع عقب افتاده سرمایه‌داری، به یکی از وظایف اصلی کمونیست‌ها تبدیل شده و تبلیغ و ترویج آن مطالبات باید در برنامه انقلابی گنجانده شود.

اما، از این اصول کلی، که از دستاوردهای جنبش کمونیستی (بخصوص بلشویزم) قرن بیستم است، نمی‌توان نتایج جامد و ابدی و جدا از تحلیل وضعیت مشخص، استنتاج کرد. اینکه مثلاً لنین در ۱۹۰۵ چنین مواضعی ارائه داده و یا سوسیال دموکراسی در قرن ۱۹ متکی بر چنین دیدگاه‌هایی بوده و توفیق‌های سیاسی و اقتصادی‌ای نیز برای طبقه کارگر کسب کرده، الزاماً معیار صحیحی برای محوری قلمداد کردن آنها در اواخر قرن بیستم و در وضعیت فعلی نیست.

برنامه «حزب» در مورد «انقلاب و اصلاحات» چند ایراد اساسی دارد:

اول، این قبیل بحث‌های عمومی که «کمونیسم کارگری»، ضمن طرح «انقلاب اجتماعی بعنوان تنها آلترناتیو واقعاً کارساز... وظیفه خود را طرح و مطالبه حقوق سیاسی و مدنی و رفاهی هرچه وسیع‌تر و هرچه پیشروتر میداند»^(۲) صرفاً تکرار بحث‌های عمومی سوسیال دموکراسی قرن نوزدهم و یا در بهترین

حالت بحث‌های لنین در «دو تاکتیک سوسیال-دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» است. این بحث‌ها با واقعیت امروزی ایران خوانائی چندانی ندارند و از فرای سر طبقه کارگر گذشته و بی‌ارتباط به مسایل مشخص روزمره آنهاست.^(۳)

لنین در ۱۹۰۵ معتقد بود که انقلاب آتی روسیه یک انقلاب بورژوازی است زیرا تکالیف تعویق افتاده بورژوا دموکراتیک در دستور روز قرار گرفته است. یعنی انقلاب بورژوازی (از لحاظ حل تکالیف) به رهبری پرولتاریا و متحدان آن. زیرا که در روسیه ۱۹۰۵ هنوز یک دولت بورژوازی بر سر کار نیامده بود و بخشی از بورژوازی در اپوزیسیون قرار گرفته بودند. تحت چنین وضعیتی، لنین از مطالبات «دموکراتیک و حداقل» و «برنامه حداقل» سخن به میان می‌آورد. اما امروز، در هیچ نقطه جهان وضعیت مشابهی مشاهده نمی‌شود.

در ایران رژیم بورژوازی (آخوندی) در حکومت است و این رژیم تحت هیچ شرایطی اصلاحات دموکراتیکی را تحمل نخواهد کرد. اگر هم «اصلاحات» تحقق یابند، همه به نفع خود رژیم تمام خواهند شد و نه طبقه کارگر (البته در دوره پیشا-انقلابی وضعیت متفاوت است).

لنین در سال ۱۹۱۷، زمانی که دولت بورژوازی کرتسکی در قدرت بود، «برنامه حداقل» را کاملاً رها کرد و مطالبات انتقالی (کنترل کارگران بر تولید و توزیع، لغو اسرار معاملاتی و بازرگانی سرمایه‌داران و شرکت‌ها و غیره) را طرح کرد.

برنامه «حزب» در مورد «اصلاحات» جامعه سرمایه‌داری، ریشه در دوره ماقبل از امپریالیزم-عصر رفرمیزم- دارد. در آن دوره کلیه پایه‌های ماقبل از سرمایه‌داری دستخوش تحول بود. حزب‌های توده‌ای کارگری (عمدتاً سوسیال دموکراسی) بدون اینکه خائن به طبقه کارگر یا ضد انقلاب باشند، اصلاحاتی در جهت منافع طبقه کارگر در چارچوب نظام سرمایه‌داری انجام می‌دادند. مطالباتی مانند، حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی، آموزش و پرورش همگانی، حداقل دستمزدها، رفاه اجتماعی، حقوق دموکراتیک و غیره همه قابل تحقق بودند. هم بورژوازی قادر به اعطای امتیازاتی به کارگران بود و هم کارگران قادر به اخذ آنها بودند. تحقق این خواست‌ها زمینه برای مبارزه در جهت سرنگونی دولت سرمایه‌داری را

فراهم می‌کرد. در واقع کلیه امکانات رفاهی موجود در جوامع امپریالیستی (مانند حق اعتصاب، تجمع و مطبوعات آزاد و غیره) نتیجه مبارزات کارگران آن دوره بود. اما چنین استدلالی در اواخر قرن بیستم دیگر کارآیی خود را از دست داده است. بر خلاف نظر «حزب»، بورژوازی تن به اصلاحات نمی‌دهد (بخصوص در کشورهای عقب افتاده). در نتیجه بحث‌هایی نظیر اینکه «... هرچه مبارزات کارگری و آزادیخواهانه موازین سیاسی و رفاهی و مدنی پیشروتری را به جامعه تحمیل کرده باشند، به همان درجه شرایط برای انقلاب کارگری علیه کلیت سرمایه‌داری آماده‌تر و پیروزی این انقلاب قاطعانه‌تر و همه‌جانبه‌تر خواهد بود»^(۴) سخن‌های بی‌ارتباطی به وضعیت کنونی است. زیرا که ما در اوایل قرن بیستم بسر نمی‌بریم و بورژوازی «دمکرات» و «اصلاح‌پذیر» که خواهان تحول اجتماعی باشد وجود ندارد. ما با احتضار بورژوازی منحط روبرو هستیم و هیچیک از رفاه‌های دولت‌های سرمایه‌داری، همانند اوایل قرن بیستم، به نفع طبقه کارگر نخواهد بود.

دوم، برنامه «حزب»، وجه تمایزی بین مطالبات «دموکراتیک» و «حداقل» قایل نیست و همه اینها را در درون یک کیسه می‌ریزد و اخطار می‌دهد که اگر این مطالبات تحقق نیابند رژیم مستحق سرنگونی است: «اگر تحقق این حقوق، حقوقی نظیر حق سلامتی، حق آموزش، ایمنی اقتصادی، برابری زن و مرد، آزادی اعتصاب، حق دخالت مستقیم و دائمی توده مردم در حیات سیاسی جامعه، خلع ید از مذهب و غیره با سودآوری سرمایه و مصالح نظام سرمایه‌داری در تناقض است، این تنها شاهی بر ضرورت واژگونی این نظام است»^(۵). در ابتدا باید مفهوم مطالبات فوق را روشن کرد. این قبیل مطالبات در به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- «یک دنیای بهتر»، انترناسیونال، شماره ۱۷، اسفند

۱۳۷۴، ص ۷.

۲- همانجا

۳- بی دلیل نیست که محافل کارگری ایران این قبیل «حزب‌ها» را متهم به تشکیلات روشنفکری که هیچ ارتباطی به مسایل کارگران ندارند، می‌کنند.

۴- همانجا

۵- همانجا

مطالبات دمکراتیک و مطالبات «حداقل».

مطالبات دمکراتیک الزاماً با سلطه سیاسی بورژوازی در تضاد نیستند، اما حقوق پایه‌ای کلیه قشرهای تحت ستم را گسترش می‌دهند. خواست‌هایی مانند آزادی حق بیان، تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاها، کارگری؛ آموزش و پرورش مجانی و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی؛ برابری کامل زنان و مردان در کلیه سطوح؛ آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره.

گرچه مبارزه برای حقوق دمکراتیک همواره یکی از مبارزات عمده کمونیست‌ها بوده و هست، اما در کشورهایی نظیر ایران تحقق چنین خواست‌هایی، مگر در وضعیت استثنایی، غیر عملی است. زیرا که اختناق حاکم حتی تحقق چنین خواست‌هایی را نمی‌تواند تحمل کند. با این وجود، چنین خواست‌هایی در برنامه انقلابی جای دارند و تبلیغات حول آنها باید صورت پذیرند.

زیرا، اول، پرولتاریا این امکان را می‌یابد که خود را سازمان دهد. بدون سازماندهی تشکیلاتی و سیاسی، پرولتاریا قادر به ایفای نقش انقلابی خود نخواهد بود. دوم، طی این مبارزات کارگران به ماهیت طبقاتی دولت و نه صرفاً شکل حکومت استبدادی پی خواهند برد. سوم، برای آنکه، پرولتاریا بتواند کلیه قشرهای تحت ستم را که خواست‌هایی عمده‌تر از دمکراتیک دارند، به جهت مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی جلب کند، بایستی آن مطالبات را از آن خود کند.

اما مبارزه حول شعارهای دمکراتیک بطور تصنعی نمی‌تواند صورت گیرد (کاری که «حزب» در برنامه‌اش انجام می‌دهد). مبارزات برای حقوق دمکراتیک، حتی در جامعه‌ای اختناق‌آمیزی، مانند ایران، بایستی تقدماً و عملاً شکل گرفته باشد تا بتواند محور فعالیت‌ها در جهت سرنگونی باشد.

مطالبات «حداقل» نیز نظام سرمایه‌داری را نفی نمی‌کنند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواست‌ها هستند. اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم زیاد بود. زیرا که حزب‌های سوسیال دمکرات می‌توانستند، برای اصلاحاتی به نفع کارگران دست یابند. اما این خواست‌ها، امروزه، حتی در کشورهای غربی منتفی‌اند، زیرا بورژوازی در حال پس گرفتن بسیاری از اصلاحات گذشته است! تحقق این خواست‌ها در کشورهایی نظیر ایران نیز (مانند مطالبات دمکراتیک) یا غیر قابل تحقق‌اند و یا چنانچه بخشاً تحقق یابند، صرفاً «اصلاحاتی» به نفع رژیم هستند و نه طبقه کارگر. حال سؤال ما از «حزب» اینست که چگونه می‌خواهد از مبارزه برای «حق سلامتی»، یا «حق

آموزش»، در وضعیت کنونی ایران، کارگران را برای سرنگونی رژیم آماده کند؟ بدیهی است که کارگران بر اساس سیاست «حزب» به این نتیجه نخواهند رسید. زیرا اول، بسیاری از این خواست‌ها را خود رژیم طرح کرده است.^(۶) دوم، طبقه کارگر از ضرورت تحقق این خواست الزاماً به سرنگون کردن رژیم نمی‌رسد، زیرا رژیم با هزار دوز و کلک تحقق این خواست‌ها را به تعویق انداخته و حتی گاهی به شکل جزئی اجرا می‌کند. سوم، اینها مطالبات عینی‌ای که در آگاهی کارگران امروز در ایران نقش بسته‌اند، نیستند. کارگران برای این قبیل خواست‌ها در وضعیت کنونی حاضر به مبارزه پیگیر نیستند. این قبیل مطالبات در واقع در دوره پیشا-انقلابی و یا آغاز سرنگونی رژیم مشخص تر طرح می‌شوند. برای مثال در دوره قبل از سرنگونی رژیم شاه، مبارزات واقعی دمکراتیک در ایران شکل گرفت. مبارزاتی که از «شب‌های شعر» آغاز شد، در واقع سانسور اعمالی توسط رژیم شاه را نقض کرد. و آن منجر به آغاز تظاهرات خیابانی و اعتصابات کارگری و نهایتاً سرنگونی رژیم شد. آیا چنین مبارزات ملموسی حول مسایل دمکراتیک در ایران مشاهده شده است؟ (به غیر از چند نامه سرگشاده توسط نویسندگان و اعتراضات مسالمت‌جویانه ملی‌گرایان که همه جنبه هشدار به رژیم را داشته و سریعاً سرکوب شده‌اند، مرزهای قوانین ارتجاعی رژیم شکسته نشده‌اند، در صورتی که در دوره گذشته اعتصابات و مبارزات کارگری برای افزایش دستمزدها و طرح طبقه‌بندی مشاغل و غیره برجسته‌تر از هر اعتراضاتی نمایان شده‌اند). در نتیجه طرح شعارهای دمکراتیک به عنوان شعارهای محوری و آرزوی سرنگونی رژیم را در سر پرواندن صرفاً ناشی تخیلات سازمان‌های خرده‌بورژوازی است و پس!

سوم، شعارهای ملموس و عینی طبقه کارگر، یعنی مطالبات «انتقالی»، را «حزب» در برنامه خود به کل از قلم انداخته است.

اینها مطالباتی‌اند که تحقق نهایی آنها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام بورژوازی است.^(۷) این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم؛ کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری؛ باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت‌ها، کارخانه‌ها و بانک‌ها؛ نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود؛ کنترل بر تولید و توزیع و غیره می‌باشند. از آنجایی که این مطالبات، در عصر اخیر، طی هر انقلابی به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه‌های اساسی برنامه انقلابی را تشکیل می‌دهد و برای دوره‌ای تاریخی در رأس برنامه انقلابی قرار گرفته است.^(۸) مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با مطالبات دمکراتیک، جزئی و

«حداقل» متفاوت‌اند. اینها هیچ یک نظام سرمایه‌داری را زیر سؤال نبرده و از مطالبات محوری طبقه کارگر نیستند.

بسنابراین در دوره امپریالیزم-عصر انقلاب-اصلاح‌گرایی دیگر جایی ندارد. سرمایه‌داری در حال احتضار نه تنها اصلاحات به نفع طبقه کارگر را نمی‌پذیرد که کلیه رفرف‌های قرن ۱۹ و ۲۰ را در حال پس گرفتن است. سازمان‌های کارگری که هدف اساسی خود را اصلاح جامعه سرمایه‌داری قرار می‌دهند، در نهایت از همکاران ضد انقلاب بشمار خواهند رفت، زیرا که رفرف نظام سرمایه‌داری و یا طرح صرف مطالبات «دمکراتیک» (حتی با چاشنی سرنگونی رژیم!) دیگر کارایی خود را از دست داده است.

در عصر انقلاب، دینامیزم مبارزات طبقاتی از مبارزه حول «مطالبات دمکراتیک» فراتر می‌رود.

طرح شعار «سرنگونی رژیم» به تنهایی طبقه کارگر را برای تدارک رودرویی با رژیم آماده نمی‌کند. این شعار صرفاً در سطح تبلیغاتی باقی می‌ماند. افزایش چند شعار «دمکراتیک» بر شعار «سرنگونی رژیم» نیز طبقه کارگر را برای مبارزه روزمره با رژیم نمی‌تواند سازمان دهد. تنها یک سلسله از مطالبات مشخص و ملموس انتقالی است، که از آگاهی کنونی طبقه کارگر آغاز شده، آنها را گام به گام برای سرنگونی رژیم می‌تواند آماده کند.

برنامه انقلابی طبقه کارگر ترکیبی از مطالبات «حداقل»، «حداکثر» سنتی، «دمکراتیک» و «انتقالی» است. البته در رأس این برنامه مطالبات انتقالی قرار گرفته‌اند، زیرا که رودرویی روزمره «کار» و «سرمایه» را بطور پیگیر تشدید می‌کند و وضعیت را برای تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر آماده می‌کند. برنامه «حزب کمونیست کارگری» فاقد این نکته اساسی است.

اردیبهشت ۱۳۷۵

۶- اخیراً «دبیر کل خانه کارگر»، محجوب، اعلام کرد باید صندوق حمایت از جوانان بیکار در کشور ایجاد شود. و از تشکیل نوعی از «نظام بیمه بیکاری» سخن به میان آورد. رجوع شود به «کار و کارگر»، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۷.

۷- رجوع شود به «برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی»، لئون تروتسکی، نشر کارگری سوسیالیستی.

۸- برخلاف نظر عده‌ای که این برنامه را «تروتسکیستی» می‌دانند، قابل ذکر است که کمیتن در زمان حیات لنین آن را در سرلوحه برنامه خود قرار داده بود- رجوع شود به قطعه‌نامه انترناسیونال کمونیست (کارگر سوسیالیست، شماره ۳۰).

مبارزات کارگری در فرانسه و آلمان

فرانسه و ادامه

مبارزات کارگران

دورهٔ بازنشستگی ۵۶ سالگی، و از سوی دیگر جایگزین کردن کارگران در دیگر کارخانه‌های «رنو» و «پژو» برای ۶۵۰ نفر می‌باشد.

مشکل اساسی همواره مربوط به طبقه‌بندی مشاغل کارگران است. روی ۵۰۰ پستی که «رنو» منقیل شده بود، تنها ۳۰۰ نفر توانستند استخدام شوند.

«پژو» قول ۱۵۰ پست شغلی را داده بود که تنها ۵۰ پست پیشنهاد کرد که این پستها مورد قبول کارگران واقع نشد. چرا که حقوق پایین بود و همچنین کارخانه در فاصله دوری از «کریه» قرار دارد.

در ۲۷ فوریه در «کریه» یک مجمع عمومی برگزار شد و تصمیم به تظاهرات برای ۵ مارس گرفته شد. دادگاه تجارت و بازرگانی حق را به کارگران داده و «رنو» را مجبور به استخدام ۵۰ نفر کرد.

کارخانه شوسون در «کریه» یک کارخانهٔ مونتاژ قطعات یدکی اتومبیل برای کارخانه «رنو» و «پژو» است. در سال ۱۹۸۰ این کارخانه ۵۰۰۰ کارگر داشت. این تعداد در سال ۱۹۸۸ به ۳۴۰۰ نفر رسید. در حال حاضر ۴۰۰ نفر از کارگران سابق بیکار گشته و با مبلغی بین ۲۸۰۰ - ۲۰۰۰ فرانک زندگی می‌کنند. این وضعیت دشوار برای کارگران شوسون، توسط کارخانه «رنو»، «پژو» و دولت بوجود آمده است. در سال ۱۹۸۳ دولت به «رنو» و «پژو» زیر لوای «استخدام جدید» کمک مالی می‌کند. با این وجود اخراج در کارخانه ادامه دارد. در سال ۱۹۹۱ «رنو» و «پژو» تصمیم به تعطیل کردن این کارخانه می‌گیرند.

کارگران شوسون مخالفت خود را با پروژه بستن کارخانه از پائیز ۱۹۹۲ آغاز می‌کنند. این مبارزه به ۵ هفته اعتصاب در ابتدای پائیز ۹۳، اشغال مرکز بورس پاریس و شبکهٔ تلویزیونی کانال ۲ فرانسه و... ادامه یافت. این حرکات کارگری منجر به بسته شدن اولین قرارداد برای نجات دادن ۱۱۰۴ کارگر شد. با این وجود مبارزه ادامه پیدا کرد و ماهها به طول کشید. اعتراضات به اشکال مختلف، از قبیل: اعتصاب، تظاهرات، شکایت به دادگاه تجارت و بازرگانی، اشغال چندین وزارتخانه و... صورت گرفت. کارگران شوسون با حمایت کارگران دیگر کارخانجات وابسته به «رنو» و «پژو» و با مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر ۳ ساله خود بالاخره توانستند به «رنو» و «پژو» و دولت یک قرارداد نهایی را تحمیل کنند.

این قرارداد مبنی است بر: ماقبل بازنشستگی در ۴۹ سال و ۳ ماه، ۲ سال مرخصی دوره آموزی به منظور تعمیوض حرفه با پرداخت حقوق کامل، حق

موجب خستگی و ناراضی‌ی آنان شد.

مارسی:

رانندگان تراموا، اتوبوس، و ترن در «مارسی» در ۱۹ مارس در مخالفت با عهدنامه ۸ ژانویه - بدنیاال اعتصابات نوامیر و دسامبر ۹۵ دست به اعتصاب زدند. بر خلاف قرارداد ۸ ژانویه، ساعات کار روزانه به ۹ ساعت و ۲۰ دقیقه می‌رسد و اینکه این ساعات کار روزانه در سه نوبت صورت می‌گیرد. رانندگان خواستار سازماندهی ساعات کارشان شدند. این اعتصاب همچنین در مخالفت با قانون «الفای ساعات کار معین» بود.

این اعتصاب با استقبال چشمگیر رانندگان روبرو شد. ۷۷ درصد کارکنان در آن شرکت کردند و باعث فلج شدن شهر شد.

بازاریان اذعان داشته‌اند که این اعتصاب به تجارت آنان بسیار لطمه زده است. شهرداری «مارسی» سعی در بی‌اعتبار کردن آن کرد و در این رابطه اطلاعیه‌هایی علیه اعتصابگران انتشار داد. شنبه ۳۰ مارس، کارکنان شهرداری تظاهراتی ایستاده‌ای (بهمراه چند بازاری) علیه اعتصابگران سازمان دادند. آنها اعلان کردند که اعتصابگران موجب عدم کار بازار و نابود شدن آن می‌شوند. با همه این تبلیغات، اعتصاب با حمایت شدید مردم روبرو شد و هزاران نفر با شرکت خود در تظاهرات رانندگان حمایت خود از آنها را اعلان داشتند.

در نتیجه مذاکرات سندیکاها با مدیریت بالاخره یک عهدنامه به امضا رسید که بر اساس آن ساعات کار همچنان ۳۶ ساعت ۴۰ دقیقه در هفته باقی ماند. همچنین دو روز استراحت برای رانندگان متبرو در نظر گرفته شد. این اعتصاب همچنین مدیریت را مجبور به عقب نشینی در مقابل قانون «الفاء...» و «ساعات کار شدید روزانه» کرد. مجمع عمومی رأی داد که کارگران به بازگشت بر سر کارهایشان بازگردند.

کریه - Creil:

کارگران کارخانه «شوسون» قبل از بسته شدن آن دور هم جمع شده تا بدین ترتیب به کارخانه «رنو/پژو» و دولت قراردادی را که بسته بودند یادآوری کنند. این قرارداد همچنین از طرفی مربوط به مرخصی ۲۲ ماهه برای گذراندن یک دوره کارآموزی برای عوض کردن حرفه با پرداخت کامل حقوق، بازنشستگی در سن ۴۹ سال و سه ماه تا

در ۳۱ اکتبر ۱۹۹۵ یک توافق‌نامه بین سندیکاهای کارگری و سندیکای کارفرمایان به امضاء رسید. این توافق‌نامه بر مبنای قانون «الفای زمان کار معین» یا «قابل انعطاف بودن ساعات کار» است. به بیان دیگر قانونی که متوسط زمان کار هفتگی ۳۸/۵ ساعت را به جای ۳۹ ساعت قرار می‌دهد. یعنی اگر در کارخانه‌ای کار زیاد باشد، کارگران باید ۴۳ ساعت کار کنند و ۳ ساعت اضافه کاری پرداخت نخواهد شد، بلکه هفته بعد با ۳۵ ساعت کار جبران خواهد شد. به بیان روشنتر کارفرمایان بنابر نیاز و منافعتشان می‌توانند ساعات حداقل ۸ ساعت کار در روز را تغییر دهند.

این توافق‌نامه موجب مخالفت کارگران واقع شده است. از جمله حرکات اعتراضی می‌توان به بیمارستان «بورژ» و اعتصاب رانندگان «مارسی» اشاره کرد.

بورژ:

کارکنان بیمارستان «بورژ» در ۸ فوریه علیه «الفاء زمان کار معین» اعتصاب خود را آغاز کردند. به مدت سه هفته «مجمع عمومی» در بیمارستان برگزار شد. ۱۳ فوریه، مدیریت حاضر به مذاکره با کارکنان شد. اما چیزی از این مذاکره بیرون نیامد. در ۱۹ فوریه کارکنان به مرکز اصلی در محل بهداشت اجتماعی تجمع کردند. ۲۰ فوریه مدیریت کارکنان را به دفتر خود پذیرفت و پیشنهاد به تعویق انداختن حساب مرخصی/بیماری را داد. با وجود این عقب نشینی اکثریت کارکنان رأی به ادامه اعتصاب دادند. زیرا که مدیریت بر سر حساب ۱۵۲۰ ساعت در سال باقی ماند. مسئله‌ای که با قرارداد ۱۹۹۱ این کارکنان مبنی بر ۳۵ ساعت در هفته مطابقت ندارد.

حومه پاریس:

ELM - Le Blan: کارخانه تولید کننده آبگرمکن گازی دیواری است. سال گذشته این کارخانه ۵۶ میلیون فرانک سود داشته است.

کارفرمای این کارخانه قرار داد «الفاء زمان کار معین» را از ۱۹ فوریه به اجراء گذاشت. هفته اول کارگران تنها چهار روز کار کردند و بسیار راضی به نظر می‌آمدند. اما هفته دوم ۴۲ ساعت کار کردند که

اعتصاب کارگران آلمان

نیمه ماه مه، صد هزار کارگر بخش دولتی آلمان در اعتراض به اقدام کارفرمایان و مدیران برای انجماد دو ساله دستمزدها و افزایش ساعات کار دست به اعتصابی «اخطاری» زدند. در چندین شهر آلمان منجمله «پن» وسایل نقلیه عمومی و خدمات پستی به حالت فلج در آمد.

این اعتصابات با اعتراضات فزاینده کارگران تمامی بخش‌های دولتی تشدید گشته است. مضمون عمومی این آکسیون‌ها ایستادگی در برابر سیاست‌های عمومی دولت «کهل» در جهت حذف یا کسر حقوق روزهای بیماری، خدمات اجتماعی و بازنشستگی می‌باشد.

اواخر ماه مه ده هزار کارگر فلزکار بر علیه این سیاست‌های تضيیعی به اعتصابات اقدام نمودند.

دولت «کهل» با هدف کاهش کسر بودجه و کاهش قسروض دولتی (منطبق با معیارهای پیمان «ماستریخت») اقدامی ضربتی در جهت حذف هر گونه کمک اجتماعی و هزینه‌های عمومی را تشدید کرده است. مقابله با این مشی دولتی در فرانسه به اعتصابات عمومی در دسامبر ۹۵ منجر شد.

خواسته اعتصاب عمومی در بین کارگران روز به روز با حمایت بیشتری مواجه می‌گردد.

همراه با این خواسته «اقدام مستقیم» انتقاد از سازشکاری و تزلزل رهبری اتحادیه‌ها نیز روز به روز افزایش می‌یابد. درحالیکه رهبری اتحادیه تحت این فشار از پایین فراخوان تظاهرات اعتراضی سراسری را برای پانزدهم ژوئن اعلام کرده‌اند، در بین کارگران میل فزاینده‌ای نیز برای اقدامات مستقل در سطح محلی به صورت تظاهرات و اعتصاب برای روز پنجم ژوئن ابراز می‌گردد.

طبق روش رهبریهای بوروکراتیک مدیریت اتحادیه‌ها با توسل به آرای اکثریت و در نتیجه رقیق کردن شدت برخورد طبقاتی به ارائه راه‌حلهای سازشکارانه پرداخته و نهایتاً می‌خواهد یک مصالحه فاسد را در شرایط کنونی به کارگران تحمیل کند. اما چنین سیاستی با در نظر گرفتن روحیه اعتراضی عمومی با مقاومت بخش‌های رادیکال جنبش کارگری مواجه خواهد شد. ■

■ زنده باد

■ همبستگی بین‌المللی!

■ پیش بسوی ایجاد

■ حزب پیشتاز انقلابی

■ بین‌المللی!

گرفت. هدف مدیریت (مورده حمایت دولت) در جهت پایین آوردن هزینه تولید اسکناس با صرفه‌جویی کردن در تعداد کارکنان و افزایش بارآوری تولید اسکناس می‌باشد. پایین آوردن هزینه تولید اسکناس از ۱/۲۰ فرانک به ۰/۷۰ فرانک با اخراج کارگران همراه خواهد بود. سندیکاهای در ابتدا با یک عکس‌العمل یکروزه در سطح کشور بسنده کردند. در صورتیکه یکی از شعب بانک فرانسه - «شامالیر» - ۵ آوریل وارد اعتصاب شد و تعداد اعتصابگران به ۲۰۰ نفر رسید.

* دو سازمان DASS و DRASS که مسئولیت مسایل اجتماعی و بهداشت در بیمارستانها و مناطق پاریس و حومه پاریس را به عهده دارند در معرض ناپدید شدن هستند. این دو سازمان توسط یک سازمان بیمه خصوصی جایگزین خواهند شد. کارکنان این دو سازمان در ۲۳ وارس دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب در برگرنده ۵۰ تا ۶۰ درصد کارکنان بود. همچنین تظاهراتی در روز ۱۸ آوریل در پاریس برگزار شد که در آن ۱۵۰۰ نفر شرکت داشتند.

* انتخابات در کارخانجات:

اعتصابات نوامبر - دسامبر در فرانسه تأثیر چشمگیری در نتایج انتخابات سندیکایی ۲۸ مارس داشت. در این انتخابات CFDT (کنفدراسیون فرانسوی کارگران) در سطح کشور آراءش از ۲۸ درصد به ۲۱ درصد تنزل یافت. این تنزل آراء بویژه در جاهائیکه سندیکای جدید SUD (انشعاب از CFDT بعد از اعتصابات نوامبر - دسامبر ۱۹۹۵). حضور داشت، اهمیت بیشتری یافت. در بعضی از مناطق آراء SUD به ۲۷/۴۷ درصد رسید (جنوب غربی پاریس). آنچه در این انتخابات چشمگیر است، رقم آراء CGT می‌باشد. این آراء در سطح کشور به ۴۹ درصد رسید. در SNCF (شرکت راه آهن)، CGT بیشترین رقم آراء را دارد. FO در این انتخابات تقریباً ثابت باقی ماند.

نتیجه اینکه، در این انتخابات، سندیکای CGT (کنفدراسیون عمومی کارگران) که نقش با اهمیتی در سازماندهی اعتصاب داشت، توانست اکثریت آراء را بدست آورد. واضح است که در این انتخابات کارگران چیز زیادی بدست نخواهند آورد، اما، با آراء خود سمپاتی خود را به سندیکای CGT نشان داده و سندیکاهایی که علیه اعتصاب بودند را کاملاً تحریم کردند.

تهیه و تنظیم:

نستون

آوریل ۱۹۹۶

بازخريد، جذب ۶۵۰ کارگر در کارخانجات دیگر.

حومه پاریس

* در ۱۶ مارس کارگران کارخانه «جنرال الکتریک» مدیکال سیستم - GEMS وارد اعتصاب شدند. این کارخانه در سال ۹۵ مبلغ ۳۲ میلیارد فرانک در سطح جهانی سود برده در صورتیکه به کارگران ۸۳ فرانک افزایش حقوق پیشنهاد کرده است. در ۲۶ مارس با فشار کارگران مدیریت حاضر به قبول افزایش حقوق آنان بین ۲۰۰ تا ۶۰۰ فرانک شده است.

* کارگران نظامی شرکت Etincelle علیه اخراج یکی از کارگران عضو CFDT دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب تا ۲۰ مارس ادامه داشت. در طول این اعتصاب کارگران حسن همکاری و همبستگی میان خود را به نمایش گذاشتند. در ۱۹ مارس مدیریت پیشنهاد «جبران مالی» برای رفیق اخراجی را داد. کارگران تصمیم نهایی را به عهده خود این رفیق گذاشتند. وی که ۵۵ سال دارد و مدت ۲ سال است با رئیس شرکت درگیری دارد، تصمیم به ترک کارخانه گرفت. به کارگران اعتصابی حقوق ۶ روز از ۸ روز اعتصاب پرداخت شد.

* رنو - وینسیر:

کارگران موقتی و جوانان با قراردادهای کوتاه مدت به مدت یک هفته دست به اعتصاب زدند. خواسته آنان استخدام رسمی از سوی این کارخانه بود. این کارگران در طول مدت استخدام خود با داشتن قرار داد با محدودیت زمانی، به اضافه کاری، کار شب بدون لباس کار و کفش ایمنی تن در دادند، زیرا که به آنها قول استخدام رسمی در پایان قرارداد داده شده بود. در سال ۱۹۹۵ صدها کارگر با قراردادهای معین در این کارخانه وجود داشتند که تعدادی از آنها استخدام شدند. ولی در ابتدای سال ۱۹۹۶ مدیریت اعلان داشت که دیگر به هیچ وجه استخدام صورت نخواهد گرفت. لازم به یادآوریست که این کارخانه در سال ۱۹۹۵، ۹۰۰ میلیون فرانک سود داشت. اعتصاب ابتدا در بخش موتور از ۲۶ مارس آغاز شد. در این اعتصاب ۳۰ کارگر موقت وجود داشته است. متأسفانه تعداد اعتصابگران هر روز کمتر می‌شد و نمی‌توانست ادامه پیدا کند.

* بانک فرانسه - Banque de France

در ۲۸ مارس ۶ سندیکای کارگری کارگران را در ۳ شبکه بانک فرانسه دعوت به اعتصاب کرد. این اعتصاب علیه از بین بردن ۸۰۰ پست شغلی صورت

پناهجویان متحصن در آنکارا را فراموش نکنیم!

اکنون بیش از ۹ ماه از تحصن پناهجویان ایرانی در دفتر حزب متحده سوسیالیست - آنکارا می‌گذرد. این تحصن اولین حرکت دراز مدت و سازمانیافته پناهجویان ایرانی در خارج کشور به شمار می‌آید.

علیرغم قراردادهای امنیتی و دیگر روابط سیاسی بین دولت ترکیه و رژیم جمهوری اسلامی، و علیرغم تمام حرکات ضد رژیمی متحصنین در ۹ ماه گذشته، دولت ترکیه هنوز قادر به پس فرستادن این پناهجویان به ایران نگشته است. در این میان دفتر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل (UNHCR) بر تصمیم اولیه خود مبنی بر عدم پذیرش این پناهجویان به عنوان پناهجویان سیاسی، پای می‌فشارد.

دفاع از حقوق حق این پناهجویان در جهت بدست آوردن محیط زیستی انسانی و امن، وظیفه تمام جریانات انقلابی و مترقی در سراسر دنیا است.

اخیراً فعالین «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» در ترکیه طی دیداری از پناهجویان متحصن در آنکارا با اعضا کمیته تحصن در باره وضعیت کلی آنان به گفتگو نشستند. این گفتگو به صورت سؤال و جواب از روی نوار پیاده شده که در زیر توجه شما را به متن آن جلب می‌کنیم.

ممکن است در مورد این تحصن توضیحاتی بدهید.

بله، ابتدا به ساکن ۱۵۴ کیس بود از افرادی که اینجا هستند. آنها دیپورت شدند، یعنی حکم دیپورتشان آمد. نامه ۱۵ روزه دریافت کردند و بعضی‌ها هم قبلاً دریافت کرده بودند. اینها باید دیپورت می‌شدند، طبق قانون هم راه دیگری نداشتند. ۱۵ روزاً هم اکنون افرادی اینجا هستند که چهار سال است که در ترکیه‌اند و هنوز راهی برای خروج پیدا نکرده‌اند. در ۱۵ روز هم کاری نمی‌توانند بکنند. در واقع این فرمالیته است. مجبورند بیایند و مخفی زندگی کنند. ولی این ۱۵ کیس افرادی بودند که فکر می‌کردند بهر حال نمی‌توانند به هیچ عنوان به ایران برگردند. این حقشان هم از طریق UN ضایع شده و راهی ندارند جز اینکه علناً بگویند که ما وضعیتمان این است، می‌خواهند ما را دیپورت کنند، تکلیف چیست؟ به هر حال شاید دنیا نظاره‌گر این قضیه باشد. یعنی این آمادگی را در خود می‌دیدند که اعلام کنند که ما با وضعیت این چنینی داریم دیپورت می‌شویم. دیپورت برای ما به منزله مرگ است و با این حال دلمان می‌خواهد اگر هم دیپورت می‌شویم بجای اینکه دست بزنیم به راه و چاره دیگری مثل قاچاقی خارج شدن از اینجا به هر حال

فکر می‌کردند که مسئله‌شان واقعی است. حتی از آن‌ها ضایع شده و یکبار برای همیشه شاید مطرح شود و مشخص شود. مثلاً بنده‌ای که نمی‌توانم به ایران برگردم چرا باید اسیر بوروکراسی UN بشوم؟ یا به من حکم کنند که برگرد. خوب دولت در این مورد چه نظری دارد؟ آمدند و جمع شدند و تحصنی را تشکیل دادند. بعد از آن افراد دیگری هم بودند که آنها هم همین وضعیت را داشتند و حاضر شدند بیايند داخل تحصن. تمام افرادی که در تحصن شرکت کردند از کسانی بودند که حاضر شدند علناً اعلام بکنند که ما نمی‌توانیم برگردیم به ایران. این مشکل را داریم و آماده هستیم هر تصمیمی در مورد ما گرفته می‌شود، تمام نهادها و انجمنها و سازمانهای حقوق بشر یعنی آنهایی که ادعای دفاع از حقوق بشر را می‌کنند این ماجرا را بدانند. و بعد هر تصمیمی درباره ما گرفته می‌شود ما حاضریم به آن تن بدهیم. یعنی در واقع سعی در این بود که یکبار این موضوع به صورت جدی همه جا علنی بشود که تکلیف پناهنده‌ای که با جمهوری اسلامی تضاد دارد چیست؟ به چه شکلی باید از او دفاع بشود؟

به هر حال این تحصن به یک شکلی تشکیل شد. در مقابل چون این کار برای پرستیژ UN مسئله بوجود می‌آورد، UN بدون تعمقی روی این مسئله اعلام کرد که این افرادی که اینجا جمع شده‌اند صرفاً مشتی تاجر و توریست هستند. آمده‌اند برای تفریح. و بعد یکسری افراد به اصطلاح ورشکستگان اقتصادی به آنها ملحق شده‌اند و صحبت‌هایی از این قبیل. این تحصن بهر حال بنا به گفته UN بسادگی نمی‌توانست تمام بشود. چون مشکل یک مشکل واقعی بود. یعنی آن فردی که در تحصن شرکت کرده بود واقعاً نمی‌توانست به کشور خود برگردد و نتیجتاً با دو جمله UN نمی‌توانست زندگیش را به خطر بیندازد. لذا این تحصن ادامه پیدا کرد. اما با موضعی UN که حتی ژنر هم از آن موضع دفتر آنکارا حمایت کرد، یعنی اینکه ما نمی‌توانیم اینها را بعنوان پناهنده سیاسی بپذیریم، موضوع در مجمع تحصن کنندگان به این شکل جافاده که زندگی ما در خطر است. UN یعنی اژگانی که باید مسئولیت بپذیرد حاضر نیست این مسئولیت را بپذیرد و ادعا می‌کند که نمی‌تواند کاری بکند. اما ما وضعیت خودمان را خوب می‌دانیم، بنابراین اینجا مائیم که زندگی می‌کنیم، علنی هم زندگی می‌کنیم، حاضر هم نیستیم مخفی شویم یا قاچاق شویم یا چیز دیگری. تا زمانی که در مورد ما تصمیمی گرفته شود. تا آنجا هم که می‌توانیم تمام دنیا را در جریان مسئله خود قرار می‌دهیم. زندگی‌مان را همانطور که به ما گذشته و آن طور که عقیده‌مان است و اعتقادمان حکم می‌کند آن طور ادامه می‌دهیم تا همه ببینند. به دنبال

آن بود که شما شاهد عکس‌العملهای ما نسبت به مسائل رژیم بودید. ما یکبار سالگرد ۲۲ بهمن را رقتیم جلوی سفارت جمهوری اسلامی و به تمام اینها هم ثابت کردیم که تضادشان با ملت ایران چیست. اگر ما بخش کوچکی از ملت ایران هستیم این نظر را نسبت به رژیم علناً اعلام کردیم. اگر که نه نیروهای سیاسی که مجبور به خروج از مملکت شدند باز هم این موضع ماست. در هر صورت هر نقشی را که دیگران برای ما تعیین می‌کنند جدا از آنچه که ما هستیم به هر حال می‌دانیم که اعتماد به نفسمان را با گفته UN از دست نمی‌دهیم. چون بهر حال مسئله ما یک موضوع واقعی است. ذهنی نیست. این را ثابت هم کردیم. عرض شود در حرکت‌های مختلفی این کار را کردیم. آن رسالتی را که روی دوشمان بود با افشاگری علیه رژیم تا آنجایی که در توانمان بود انجام دادیم. دو حرکت مشخص داشتیم که یکی جلو سفارت جمهوری اسلامی بود. در آن روز مشخص میهمانهایی که در سفارت بودند بهر حال بازتاب این مسئله را دیدند. همانجا مشخص شد که وقتی این روز را جمهوری اسلامی جشن می‌گیرد یعنی چه. یعنی چه کرده و حالا به حکم زور چه چیزی را جشن می‌گیرد. بعد از آن تظاهراتی داشتیم در ۱۲ فروردین. البته ما به لحاظ امنیتی چون می‌دانستیم که پلیس ترکیه اجازه فعالیت سیاسی علیه ایران را نمی‌دهد، در واقع با به خطر انداختن جان خودمان این کار را کردیم. اینجا این حرکات قانونی نیست. ما مجبور شدیم سه روز قبل از موعد ۱۲ فروردین این حرکت را انجام دهیم. چون پلیس منتظر بود. مرتب می‌آمد اینجا و سؤال می‌کرد که آیا شما برای ۱۲ فروردین مراسمی دارید؟ ما می‌گفتیم نداریم. روز جمهوری اسلامی از طرف رژیم نامگذاری شده. اینها هم این روز را می‌دانند. منتظر این حرکت بودند. ما مجبور شدیم سه روز زودتر این حرکت را انجام دهیم که پلیس مانع این کار نشود. کاملاً مخفی انجام شد. سازماندهی آن همین جا توسط خود متحصنین انجام گرفت. همانطور همان حرکت جلوی سفارت. طوری که پلیس در هر دو حالت غافلگیر شد. یک سری مسائل بین دولت ترکیه و دولت ایران در جریان بود. در مرحله‌ای، چون با هم اختلاف سیاسی دارند، دولت ترکیه سعی می‌کرد به دولت ایران فشار بیاورد. بعضی از مواقع سعی می‌کرد از وجود ما استفاده بکند. همداستانی بین ما و دولت ترکیه به وجود بیاورد که در واقع خواست ما نبود. اگر ما مخالف رژیم جمهوری اسلامی هستیم دلیل نمی‌شود که به هیچ عنوان دستان یا دولت ترکیه تو یک کاسه باشد. اصلاً این دو موضوع ربطی بهم ندارد. و به لحاظ خطراتی هم که وجود دارد ما حاضر نیستیم چنین امتیازی به دولت ترکیه بدهیم.

برای اینکه خودشان را نجات بدهند و این مدت زمانی را که اینجا هستند فرصت خوبی می بینند که رسالت خودشان را انجام بدهند. این زندگی آنهاست و به این شکل زندگی می کنند. این خواست همه است و خارج از اراده آنها نیست. در واقع تحصن حول یک خواست صنفی شکل گرفته. این خواست صنفی چیست؟ قبولی از طرف UN و جلوگیری از دیپورت است. خواستی است مشترک که ما را بنا به ضرورت دور هم جمع کرده است. منتهی همانطور که برای همه حامیان ما ثابت شده ما پناهندگان سیاسی هستیم و هر کدام ما تعلق به جریان سیاسی معینی به عنوان مخالفان سیاسی رژیم داریم و برای خواست مشترکمان هم مبارزه می کنیم. طبیعی است که ماهیت سیاسی تحصن باید علیه رژیم جمهوری اسلامی باشد.

چه در ترکیه و چه در کشورهای دیگر وقتی به UN مراجعه می شود UN می گوید که شما چه تضمینی می دهید که اگر پرونده این افراد را دوباره باز کنیم بعد از آن تعدادی دیگر از پناهندگان اقدام به حرکت مشابه اینها نکنند. در واقع امتناع UN از باز کردن مجدد پرونده های شما برای درس دادن به پناهندگان بعدی است؟ نظرات در این مورد چیست؟

ببینید، اولاً ما فکر می کنیم مطرح کردن این مسئله از جانب UN صرفاً یک بهانه است. یعنی این جنبه واقعی ندارد. در همین تحصن افرادی هستند که حداقل یکسال پیش تا حالا بلا تکلیف اینجا مانده اند. و این یک هماهنگی خیلی وسیعی می خواسته و بسجز انگیزه های واقعی و قوی نمی توانست باعث شود افرادی بیایند اینجا و ۹ ماه به تحصن ادامه دهند. اینجا شرایط واقعاً مشکل است. نگهداری این تعداد افراد در چنین محل کوچکی کاری نیست که هر کسی بتواند انجام بدهد. ما در این محل برای ۱۰۰ نفر یک توالت داریم و از آن به عنوان حمام هم استفاده می کنیم. افرادی که اینجا هستند مردمانی نیستند که به این نوع زندگی عادت داشته باشند. این بچه ها باید در همین محل بخوابند، بازی کنند و همه مشکلاتشان را باید همین جا حل کنند. هیچ کسی حاضر نیست به بچه اش چنین ظمی را بکند، مگر اینکه یک انگیزه قوی پشت آن مسئله باشد. مشکل واقعی وجود داشته باشد. آنهم اینکه او نتواند به کشور خودش باز گردد. یعنی چاره دیگری نداشته باشد. این برای هر غیر پناهنده ای عملی نیست که برود و یک جایی تحصن کند، ۹ ماه آنجا بماند که حالا ما تازه آخر این قضیه را نمی دانیم. با جان خودش بازی کند با پلیس ترکیه درگیر شود و بغل گوش رژیم فعالیت کند. اگر UN این را مطرح می کند صرفاً یک بهانه است. دوماً، این به مسئله ایران برمی گردد. البته هر سرزمینی مسائل خاص خودش را دارد، اما مسئله ایران در حال حاضر یک مسئله خاص است. شاید با خیلی کشورهای دیگر قابل مقایسه نباشد. که

این توطئه ها، مردم اینجا با ما تماس مستقیم دارند. دیده اند و می دانند که ما ماهیتاً که هستیم، چه می گوئیم و چه می خواهیم، و چه چیزی برای ما مهم است و چه چیز مهم نیست. تشخیص اینکه چه کسی برای چه زندگی می کند در تماس مستقیم زیاد مشکل نیست و مردم ترکیه این را فهمیده اند. فشار به UN هم آورده اند. حقوق بشر در اینجا خیلی حمایت کرده. منتهی احزاب سیاسی البته به لحاظی که می بینید یک حزب سیاسی در درون ترکیه نمی تواند تضادش را با جمهوری اسلامی عمده بکند. موانعی در سر راه این وجود دارد. منتهی به لحاظ شناختی که از ما داشته اند از ما حمایت کرده اند. ما ارتباطاتمان را با دوستان دیگر در داخل ترکیه داشته ایم و بعد از این هم خواهیم داشت. همین اواخر هم کنفرانس مطبوعاتی بود. همگی آمدند جلوی UN و تمام نمایندگان احزاب و حقوق بشر آمدند و به UN اعتراض کردند. بطور کلی تمام احزاب اپوزیسیون ضد رژیم و تشکلهای پناهندگی از این حرکت ما به درجات مختلف دفاع کرده اند.

مسئله ما اینقدر واضح و مبرهن شده که جای هیچگونه ابهامی برای کسی باقی نمی گذارد. تنها مسئله ای که مانده است این است که UNHCR نمی خواهد واقعیت ها را قبول کند. شاید در موضع گیری اولیه اش خیلی عجله کرد. این مسئله را که مطرح می کند که بعضیها ممکن است واقعاً پناهنده نباشند. این ممکن است واقعیت داشته باشد. اما چرا در مورد این جمعی که حاضر شد علنی با شرایط حاد و خطرناکی که دارد زندگی کند، اشتباه کرد؟ اعلام نظر کرد و الان به لحاظ رعایت پرستیژش دچار مشکل شده است. واقعیت را می بیند اما نمی تواند بپذیرد. در هر حال ما به زندگی خود ادامه خواهیم داد. کاری هم به UNHCR نداریم. آن مسئولیتی که به عهده اش است و به تعهدی که دارد باید عمل کند.

شما مطرح می کنید که مبارزه ای را در اینجا بر علیه رژیم جمهوری اسلامی آغاز کرده ایم و کاری هم نداریم که UN ما را قبول بکند یا نکند مبارزه را ادامه خواهیم داد. ما باید به دنیا ثابت کنیم که رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم سرکوبگر و عامل اصلی پناهندگی و آوارگی برخی از مردم ایران است. آیا بقیه این متحصنین با این ترکیبی که وجود دارد به همین اندازه در این مورد متقاعد شده اند و بر سر این مسئله مصرند؟ و یا اینکه برداشت کلی شما از حرکت هایی که تاکنون انجام گرفته ایست و در واقع برای آنها جبر روزگار است که در چنین وضعیتی قرار گرفته اند و راه دیگری ندارند؟

همانطور که عرض کردم ما صرفاً کارها را هماهنگ می کنیم. این تصمیم جمع متحصنین است که این را عنوان می کنند و می خواهند. این جدا از خواست دیگران نیست. احساس من هم به من می گوید همه این را می خواهند. یعنی در واقع راه دیگری ندارند.

که بیاییم با آنها همدست بشویم. نتیجتاً آنها سعی داشتند ما را در جهت منافع خودشان ترغیب بکنند. ما را در واقع به کار بگیرند. در صورتی که ما به هیچ عنوان حاضر به این مسئله نشدیم. دیدیم اساساً نمی توانیم بشویم و سعی کردیم این را کاملاً جدا کنیم. حرکتی داشتیم که پلیس به هیچ عنوان نتوانست آنرا کنترل کند. ما کار خودمان را در واقع انجام دادیم. بسجز آن این ۹ ماه در تحصن پروی همه باز بود. ایرانیها آمدند و رفتند. ترکها آمدند و رفتند. ما قبل از حرکت جلوی سفارت آن دهه ای را که جمهوری اسلامی دهه فجر اسم گذاری کرده، در تمام آن ده روز در اینجا مراسمی داشتیم. همین جنب محل تحصن یک باشگاه ورزشی وجود دارد که مراسمی در آن برگزار کردیم. این ده روز دوستان چه به صورت شعر و مقاله و تئاتر افشاگری کردند، خیلی از مسائل سیاسی و اجتماعی ایران را باز کردند. میهمانان ترک را دعوت کردیم. آمدند و تماشا کردند. ۹ روز به این صورت برگزاری مراسم گذشت که روز دهم آن حرکت جلوی سفارت را داشتیم. در اینجا افشاگری هایی شد. در مدت این ۹ ماه تا آنجا که در توانمان بود ماهیت جمهوری اسلامی را افشا کردیم. در اینجا در ترکیه برای همه، و برای ایرانیهایی که به ترکیه مسافرت می کردند. با همه رابطه داشتیم. برای آنها تشریح کردیم که وضعیت چیست. در هر حال، رسالت ما به عنوان بخش کوچکی از ملت ایران این بوده که وضعیت رژیم را نسبت به ملت ایران نشان دهیم. اینکار را تا آنجا که در توان داشتیم انجام داده ایم.

برای ما، در حال حاضر UNHCR زیر بار مسئولیتی که واقعاً بر عهده اش است برود یا نرود در وهله دوم اهمیت است. ما داریم در اینجا به زندگی خود ادامه می دهیم. یعنی این دو به هم ربط مستقیم ندارند. ما کار خودمان را می کنیم. عامل آوارگی ما رژیم ایران است. علیه آن حرکت می کنیم. همان حرکتی که تا هر موقع آن آزادی و فراغت در هر کجای دنیا فراهم شود انجام می دهیم. UN بهر حال یک سازمان است. منافع سازمانی خودش را دارد. پرستیژ خودش را دارد. شاید به لحاظ هر ملاحظه سیاسی و سازمانی و یا هر علت دیگر می خواهد یک سری واقعیتها را انکار کند، اما این در واقع هیچ چیزی را تغییر نمی دهد. واقعیت موضوع واضح و مسلم است. اینجا احزاب داخل ترکیه بعد از ۹ ماه کاملاً وضعیت ما را درک کرده اند. دقیقاً از ما حمایت می کنند. کاملاً پشت مسئله ما هستند و از آن حمایت می کنند. ما یک حزب خاصی را نام نمی بریم و انگشت نمی گذاریم. چون وضعیت ما را دیده اند. ماهیت ما بعد از ۹ ماه کاملاً شناخته شده و علیرغم تمام آن جوسازی هایی که شده بود و UN گفته بود اینها مثنی تاجر و توریت هستند، جمهوری اسلامی هم به کمک آنها آمده بود و گفته بود بله، اگر اینها برگردند، مشکلی ندارند و آفوش جمهوری اسلامی پروی آنها باز است. علیرغم تمام

رژیمهایی مشابه در آنجا حاکم هستند و این فشارها را به مردم می‌آورند. UN چون یک سازمان سیاسی است این را به خوبی می‌داند که رژیم ایران چه ماهیتی دارد. و مردم تحت آن رژیم به چه صورتی زندگی می‌کنند و چه مشکلاتی دارند. اما به لحاظ تکنیکی که بر سر راه آن است از یک روش ناصحیح استفاده می‌کند. یعنی وقتی می‌بیند کشورهای پناهنده پذیر ظرفیتشان پایین آمده است، این سازمان آمده و ضوابط خودش را پیچیده‌تر کرده است. خوب این عمل درست نیست. اگر می‌خواهد غریال کند، غریال کردن با فشار آوردن به پناهنده حاصل نمی‌شود. و باید فکر دیگری بکند. اگر سازمان ملل این رسالت را دارد که به انسانهای زیر ستم کمک بکند، باید روش دیگری پیش گیرد. اینکه چه روشی باید پیش گیرد، ما کارشناس آن مورد نیستیم و نمی‌توانیم اظهار نظر کنیم. اما می‌دانیم که این اشتباه از کجا صورت گرفته است. یعنی UN با توجه به اینکه اقرار دارد که این شخصی که آمده پناهجو است و نمی‌تواند در ایران زندگی کند آمده و ضوابطی را گرفته و با آن معیارها سعی می‌کند بسنجد که چه کسی پناهنده است و یا نیست. به قول دوستان فقط مانده بگوید من هروقت لوله تفنگ را پشت سر یک پناهنده دیدم آنوقت می‌پذیرم که او یک پناهنده است، که این هم ممکن نیست. اگر UN به خاطر مشکلات تکنیکی خودش را ناچار می‌بیند که به این سمت برود این دیگر گناه ما نیست، آن سیستم دچار مشکل است. اگر واقعاً کسانی هستند که نمی‌توانند به ایران باز گردند و UN در مقابل آنها اشتباه کرده، خوب حق دارند در هر کجا و هر لحظه تحصن کنند. چرا نکنند. ولی چرا انداختن این مسئله در اذهان عمومی که مثلاً اگر کسی هم چنین مشکلی ندارد می‌تواند برود ۱۰ ماه ندارد. اگر کسی انگیزه قوی در این مورد نداشته باشد امکان ندارد یک ماه هم بتواند چنین شرایطی را تحمل کند. الان اینجا فشارهای روانی روی ما زیاد است که پدر و مادرها را به عینه خودشان می‌بینند که چطور بچه‌ها دچار التهاب هستند. بزرگترها اینجا هزاران مشکل دارند. روحی و جسمی، همه جور. از نظر کمبود مواد غذایی آنقدر دچار مشکل هستیم که جسمها واقعاً دیگر توان ندارد. ما آنقدر داخل این ساختمان مانده‌ایم که وقتی می‌رویم بیرون فواصل دور را می‌بینیم، چشمان عادت ندارد. درست مثل یک زندانی. اینجا فواصل نزدیک است، وقتی می‌رویم بیرون نیم ساعت طول می‌کشد تا چشمها عادت به فضای بیرون بکند. چه کسی می‌تواند چنین چیزی را تحمل بکند بدون اینکه واقعاً مشکل داشته باشد. اینجا در واقع یک توجیه است که UN می‌خواهد بکند. اگر UN می‌خواهد حق اعتصاب و اعتراض و تحصن را از مردم بگیرد، از جمهوری اسلامی چه توقعی دیگر می‌توان داشت؟

شما می‌گویید UNHCR یک سری برنامه‌ریزی کرده که فشارهایی به پناهجویان وارد کند که هجوم پناهجویان کمتر بشود، زیرا ظرفیت پناهنده پذیری کشورهای پناهنده پذیر کم شده است، ما اگر فرض کنیم که به طور متوسط از اول اوت ۹۵ که تحصن شما شروع شد روزی ۵ نفر به UN مراجعه کرده باشند، تاکنون نزدیک به ۴۰۰ - ۵۰۰ نفر پناهنده را باید جواب داده باشند و فقط مشکلش با شما بوده است. دلیل این مسئله را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

عرض شود که ما عملکردهای UN را بعد از تحصن دیده‌ایم. واقعاً اسفبار است که با بودن این تحصن آمده خیلی امتیازات به پناهندگان دیگر داده که جوی ایجاد بکند مبنی بر اینکه ما داریم پناهجویان را به راحتی می‌پذیریم. و این درواقع یک تزویر است. اما با این وجود بوده‌اند پناهجویان واقعی‌ای که از سوی UN رد شده‌اند در همین مدت. مدارک زنده این ادعا موجود است. افرادی که پناهنده نبوده‌اند و پناهندگی آنان قبول شده است. و آن شخص الان خودش در ایران است و قبولی او اینجا دست دوستان است. یا برعکس آن افرادی را که شناخت داریم که پناهنده هستند، در واقع اگر از ایران خارج نمی‌شدند الان زنده نبودند، و اینجا در همین مدتی که تحصن در جریان بوده رد شده‌اند. چون بهر حال ما با پناهندگان دیگر هم دوستانه ارتباط داریم. ما از این موارد خبر داریم. UNHCR بطور کلی سیاستش را در رابطه با پناهنده پذیری تغییر داده. اما یک تاکتیک مشخصی در رابطه با تحصن اتخاذ کرده است و آن اینکه به افراد بیشتری پناهندگی بدهد که روحیه تحصن را تضعیف کند. و این برای سازمانی مثل UNHCR درست نیست که به این طرف‌ها دست بزند.

شورای پناهندگان ایرانی در مورد شما چه برخوردی دارد؟

شورای پناهندگان ایرانی و فدراسیون شوراهای مرکز در سوئد است، بعد از آنکه آن ۱۵ کیسی که حکم دیپورتی گرفته بودند و تصمیم گرفتند تحصن بکنند، این شورا اعلام کرد که امکاناتی دارد و حاضر است در اختیار ما قرار بدهد. گفتند می‌توانیم محلی را تهیه کنیم که بروید و آنجا تحصن کنید. بعد ادعا کردند که ما فراخوان تحصن را دادیم، البته درست است آنها از اول تحصن بودند ولی بعد از گذشت ۳ ماه شورای پناهندگان ترکیه ادعا کرد که تحصن از نظر ما تمام شده است و نباید به آن ادامه بدهیم و ما می‌خواهیم از آن خارج شویم. در صورتیکه تا آن زمان تحصن هیچ دستاوردی نداشت. تحصن تنها مطرح شده بود اما هیچ دستاورد عملی‌ای نداشت. نه متحصنین اقامتی گرفته بودند و همچنان حکم دیپورت آنان به قوت خود باقی بود. هر زمان که از تحصن خارج می‌شدند دولت ترکیه می‌توانست آنها را دیپورت کند. UN هیچ جوابی به آنها نداده بود بجز یک جواب منفی. خلاصه اینکه هیچ مشکلی از

آنها حل نشده بود. و بعد در مقابل سؤال ما که سرنوشت این پناهجویان چه می‌شود گفتند شما می‌توانید بروید و در منازل مخفی شوید. و خلاصه فکرشان برای متحصنینی که به لحاظ مشکل واقعی اینجا جمع شده بودند و جانشان را در برگشت به ایران در خطر می‌دیدند به آنها نبود. در واقع به خواست خودشان هم خارج شدند. بنابراین از زمانی که آنها خارج شدند از اینجا، نه تنها حامی ما نبوده‌اند، بلکه ضربات سنگینی هم به تحصن زدند که خوشبختانه این ضربات دفع شده و نهایتاً تحصن آنها را در نظر نمی‌گیرد. یعنی فدراسیون شوراهای شورای ترکیه را در ارتباط با خودش اصلاً نمی‌بیند. اما ما نمی‌دانیم آنها چه اصراری دارند که خودشان را به ما پیوند بزنند و عملکردهای آن چنانی داشته باشند.

ما نه حزب سیاسی هستیم و نه تشکیلات سیاسی خاصی. صرفاً تعدادی پناهجوی جان در خطر هستیم و می‌خواهیم تکلیفمان روشن بشود. نه وقت و نه انرژی و نه توان و نه خواست این را داریم که بیاییم در مورد آنها مرتب موضع بگیریم و یا اظهار نظر کنیم. آنها خودشان به خواست خودشان اینجا بودند و به خواست خودشان هم از اینجا خارج شدند. هیچ دلیلی برای این برخورد آنها نمی‌بینیم. ما اساساً با آنها هیچ کاری نداریم. آنها آنچه می‌خواستند در درون این تحصن انجام دهند در زمانی که اینجا حضور داشتند انجام دادند. مثلاً گفتند که تحصنی شکل بگیرد که البته از قبل شکل گرفته بود و آنها هم با آن همراهی کردند. مدتی مسئله آنان مطرح کردن آنها در خارج کشور بود. بعد از آن اعلام کردند که تحصن پایان پذیرفته، در صورتیکه هیچ موردی برای اینکار نبود. اینکه چرا این تصمیم را گرفتند نیاز به یک تحلیل سیاسی دارد و نمی‌خواهیم اینجا رسالتمان این باشد که چرا فدراسیون چنین تصمیمی را گرفت.

اگر ممکن است مقداری در مورد حمایت احزاب سیاسی توضیح دهید و به سفر اخیر هیئت از ایران به ریاست ولایتی و اظهارات سعید رجایی در مورد تحویل دادن شما به آنها اشاره کنید.

وضعیت ما مشخص است. این تحصن علیرغم تمام نظرات شرکت‌کنندگان در آن و تعلقات شخصی آنان به سازمانها و احزاب مختلف، به عنوان یک مجموعه متضاد با جمهوری اسلامی مطرح است و حقانیت خودش را ثابت کرده و ماهیت خودش را نشان داده است. و این کاملاً علنی شده است. جمهوری اسلامی از حرکات ما در ترکیه بسیار هراسناک است. از این بیم دارد که این شعله به داخل سرایت بکند، چون در داخل هم تحت تأثیر حرکات ما حرکتی صورت گرفته است. از این نظر دولت ترکیه اول سعی کرد که از این حرکت به نفع خودش و در برخوردی به رژیم استفاده کند که ما خوشبختانه بسیار هشیارانه در آن مورد توانستیم با

دادگاه جمهوری اسلامی چه حکمی صادر می‌شود، و یا رژیم در مورد ما چه فکر می‌کند و چه در سر می‌پروراند و می‌خواهد انجام دهد. UN چگونه می‌تواند این اطلاعات را بدست آورد. این خود نشان دهنده اینست که UNHCR همواره دنبال جواب دادن‌های ساده به سؤالی‌های اساسی ما است که مسئله را مسکوت بگذارد.

پس از حرکت اخیران جلوی سفارت جمهوری اسلامی و دستگیری چند روزه شما توسط پلیس ترکیه و سپس آزادی، دولت ترکیه به شما سه ماه اجازه اقامت پیشنهاد کرد که شما آن رد کردید. ممکن است مقداری در این مورد توضیح بدهید؟

عرض شود که ما قبل از حرکت آخر در تظاهرات پارک گوان یک ملاقات با یکی از مقامات رسمی دولت ترکیه داشتیم. به ما مطرح کردند که از نظر دولت ترکیه مسئله شما مسئله‌ای است واضح. شما باید از این مملکت خارج شده و به کشور سومی بروید. اما UNHCR حاضر نیست که این واقعیت را بپذیرد و به این گونه دست ما را هم بسته است. زمانی که ما ابتدا خواسته‌هایمان را در آنجا مطرح کردیم، برای دولت ترکیه، بخاطر مناسباتش با دولت ایران، مشکل بود که به این خواسته‌ها پاسخ دهد. برای همین هم سعی کرد که اول ما را دیپورت کند، اما به خاطر فشارهایی که از طرف پارلمان اروپا به آن می‌آمد و حمایتی که از ما شد نتوانست این کار را عملی کند. در نتیجه سعی کرد که UN را متقاعد کند که وارد قضیه شود. و چون UN حاضر نشد این را بپذیرد، ما اینطور حس می‌کنیم که سازشی بین UN و دولت ترکیه انجام گرفت و دولت ترکیه سعی کرد جو را آرام کند و مسئله تا حدودی فروموش شود. به همین دلیل هم یک اقامت سه ماهه به ما پیشنهاد کرد که ما برگردیم به شهرستانها و با رفتن ما به محل‌های سابقمان هم تحصن برچیده می‌شد و هم منافع UN تأمین می‌شد و هم دولت ترکیه از زیر فشار رژیم ایران خلاص می‌شد. چون از یک طرف دولت ایران از ترکیه می‌خواهد که اجازه ندهد ما به عنوان مخالفین آن در اینجا فعالیت کنیم و دولت ترکیه هم به خاطر مشکلاتی که در رابطه با پ.ک.ک دارد می‌خواهد به این نیاز دولت ایران پاسخ دهد. از طرف دیگر زیر فشار پارلمان اروپاست که می‌گوید کشوری که می‌خواهد عضو این پارلمان شود نباید چشم خود را روی مسائل حقوق بشری ببندد و ما را به جوخه‌های اعدام تحویل دهد. این مشکل همواره برای دولت ترکیه وجود داشته و سعی کرده این تحصن را از میان ببرد تا حمایت از آن کم شود. بهر حال پس از قبول این اقامت زمینه برای دیپورت‌های بی سر و صدا می‌توانست آماده شود. به این دلیل ما این اقامت را نپذیرفتم. از این گذشته بخاطر ترورهایی که رژیم در ترکیه انجام داده، هیچکدام از ما، اگر برمی‌گشتیم به شهرهای خودمان، تأمین جانی نداشتیم. ما تا

بگیرد. ما از همه می‌خواهیم که حمایت‌هایشان را در جهت کانالیزه کنند که UNHCR را مجبور کند در مورد ما موضع‌ای رسمی اتخاذ کند. در هر حال این زمان است که همه چیز را روشن خواهد کرد.

BSP و اکنون که ODP شده است یک حزب چپ است. ممکن است انگیزه خود را در مورد تحصن در دفتر چنین حزبی بیان دارید؟

بله، همانطور که گفتید BSP یک حزب چپ است. اما با توجه به اینکه اینجا ما در تحصن اعضا و هواداران جریانات مختلفی را داریم، تحصن سعی می‌کند که یک حالت عام داشته باشد و خط سیاسی مشخصی را دنبال نکند. این به لحاظ اشتراک عقیده نبوده که ما در این محل جمع شده‌ایم. تنها به این خاطر بود که این حزب صرفاً به لحاظ مسائل انسانی اجازه داده که ما در اینجا تحصن کنیم.

ممکن است به آخرین مذاکرات وکیل تحصن در کانون وکلای مرفی و ملاقات با UNHCR اشاره کنید؟

بله، یک کنفرانس مطبوعاتی داشتیم که اخیراً برگزار شد. نمایندگان احزاب سیاسی و نمایندگانی از کانون وکلای مرفی و حقوق بشر در آن شرکت داشتند و آنها جلوی دفتر UNHCR تجمع کردند و بیانیه‌ای را به این دفتر تحویل دادند. جالب است که بدانیم سخنگوی UNHCR آمد بیرون و آنها را با اصرار دعوت کرد که بیایند داخل دفتر و محرمانه صحبت کنند که جلوی دوربین خبرنگاران نباشد. با اصرار زیاد این نمایندگان به داخل دفتر رفتند که با آقای Barry Rigby صحبت کنند. بعد از اینکه نمایندگان وارد دفتر شدند، سخنگوی UNHCR آمد بیرون و به تنهایی سعی کرد جلوی دوربین خبرنگاران حرف‌هایش را بزند. بهر حال در آن جلسه محرمانه در داخل دفتر UN مسئولین دو باره سعی می‌کنند که ثابت کنند که ما پناهنده سیاسی نیستیم و UNHCR هم برای رعایت قوانین پیمان ژنو است که نمی‌تواند ما را به پناهندگی سیاسی بپذیرد. به گزیده‌ای از سؤال و جوابها که آنجا رد و بدل شد اشاره می‌کنیم که ماهیت مسئله باز شود.

در این جلسه از مسئول UNHCR سؤال می‌شود که: شما در مورد بازگشت این پناهجویان به ایران چه می‌دانید و بطور کلی چه فکر می‌کنید؟ مطرح می‌شود که ما فکر می‌کنیم اینها اگر به ایران برگردند مشکلی نخواهند داشت. سپس سؤال می‌شود که با توجه به حرکت‌هایی که اینها در آنکارا و بویژه جلوی سفارت جمهوری اسلامی انجام داده‌اند شما از کجا می‌دانید که در صورت بازگشت به ایران خطری متوجه اینها نباشد؟ شما از کجا سؤال می‌کنید؟ از جمهوری اسلامی؟ ایشان پاسخ می‌دهند که نه، ما از دفتر خودمان در تهران سؤال می‌کنیم. این موضوع البته در میز گردی که قبلاً بدان اشاره کردم مطرح شد، به اینصورت که گفتیم مگر دفتر UNHCR چه اختیاری دارد که بداند در کدام

دولت ترکیه همدست نشویم. زیرا ما مسائل خودمان را داریم. اما بعد از این قراردادهای امنیتی به دلیل اینکه تمایلات از سوی هر دو طرف وجود دارد (دولتین ترکیه و ایران)، دوباره با سفر ولایتی و سعید رجائی که همراه ایشان در استانبول با خبرنگارها صحبت کردند، تأکید شده است که آمادگی دارند که این قرارداد امنیتی را به اجرا بگذارند و در جهت تحکیم آن فعالیت کنند. دولت ترکیه به لحاظ مشکلات داخلی خود و مخالفتش در ترکیه مایل به انجام این معاملات هست. و بخصوص در مورد سرنوشت متحصنین این خطر وجود دارد که این معامله صورت گیرد. در این رابطه با وجود اینکه مدارک و اسناد محکمی وجود دارد، UN سعی می‌کند خودش را وارد این قضیه نکند. یعنی مدارک علنی را ما در اینجا از طریق میز گردی که در کانال تلویزیونی «چانکایا» که به مدت ۳ ساعت بود باز کردیم. عده‌ای از وکلا و حقوق بشر هم در این میز گرد شرکت کردند. خود خبرنگاری که مستقیماً با سعید رجائی صحبت کرده بود تلفنی در همان میز گرد شرکت داشت و صحبت کرد و تمایلات دولت ایران نسبت به این معامله را توضیح داد. اما UN سعی می‌کند در کنار قضیه بماند. چون اگر واقعاً وارد این مسئله بشود چیزی برای گفتن ندارد. جوابی ندارد به این واقعیت بدهد. نهایتاً سیاستی را که پیش گرفته، بی‌تفاوتی و کنار ایستادن است. و تمایل به اینکه موضوع به محکمه افکار عمومی کشیده نشود که او مجبور به پاسخگویی باشد. به این شیوه می‌خواهد از زیر بار این مسئله شانه خالی کند. موضع دولت ترکیه نسبت به ما اینست که سعی می‌کند با خاموش شدن مسئله ما و بی‌تفاوتی بیشتر نسبت به مسئله حامیان ما را چنانچه در ترساندن صدای تحصن کوتاهی نکنند، موقعیت ایجاد می‌کند که دولت ترکیه این بی‌تفاوتی را به فال نیک گرفته و در زمانی مناسب روی ما با دولت ایران معامله کند. چون دولت ترکیه به اجرای این قرارداد نیاز دارد. دولت ترکیه می‌خواهد که در قبال ما دولت ایران افراد «پ.ک.ک.» را تحویل دهد. به خاطر جنگی که با این جریان دارد. UNHCR هم از همین مسئله سود می‌برد. سعی می‌کند که موقعی در مورد ما موضع‌گیری کند و تصمیم بگیرد که صداها خاموش شده باشد. یک جنگ فرسایشی را با تحصن آغاز کرده است. هر چند ما به آن اهمیتی نمی‌دهیم، اما بهر حال این واقعیت دارد که UN سعی می‌کند موقعی وارد قضیه شود که حامیان ما مسئله را فروموش کرده باشند. البته امیدوارم چنین چیزی هیچگاه اتفاق نیافتد. ما در اینجا از تمام حامیانمان می‌خواهیم که همانطور که تاکنون از ما حمایت کرده‌اند، این حمایت خود را ادامه دهند و مسئله را به عرصه‌ای بکشانند که UNHCR را با مسئله رو در رو کنند و این بی‌تفاوتی بهر حال تا ابد نمی‌تواند دوام بیاورد. باید در مورد وضعیت ما موضع رسمی



شرکت پناهجویان متحصن ایرانی در تظاهرات اول ماه مه و بزرگداشت روز جهانی زنان ۹۶ در آنکارا

زمانی که در اینجا به صورت جمعی هستیم، می‌توانیم از جانمان حفاظت کنیم. اما در شهرستانها این تأمین جانی برای تک تک ما بسیار مشکل خواهد بود. امروز شاید چند کشور در دنیا بیشتر وجود نداشته باشند که رژیم در آنها تروری انجام نداده باشد. از این گذشته در اینجا فعلاً توسط پلیس ترکیه حمایت می‌شویم و احساس ما اینست که دولت ترکیه در مقابل ترورها از ما حمایت می‌کند. اما بهر حال این پلیس ترکیه است و مسائل سیاسی و سازش‌های سیاسی هر آن امکان دارد وضعیت را تغییر دهد که ما از آنها خبری نداریم. در واقع ما صرفاً به خاطر حمایت پلیس ترکیه نیست که در این محل مانده‌ایم، بلکه بیشتر به این دلیل است که ما وقتی اینجا به صورت دست جمعی زندگی می‌کنیم، دنیا از وجود ما خبر دارد. اگر اتفاقی بیفتد همه در جریان قرار می‌گیرند. هر نیرویی که بخواهد سازش کند و باعث از بین رفتن ما بشود باید در برابر دنیا و افکار عمومی پاسخگو باشد.

واقعیت اینست که در طول ۹ ماه گذشته احزاب و سازمانهای سیاسی و نهادهای دفاع از حقوق پناهندگی بسیاری در خارج کشور از ما حمایت کرده‌اند. اما این ضرورت از سوی ما حس می‌شود که این حمایت‌ها هر چه منسجم‌تر و هماهنگ‌تر شود. زیرا تأثیر آن از نظر سیاسی و تبلیغاتی علیه رژیم ایران و به ویژه در رابطه با فشار آوردن روی UNHCR و دولت ترکیه خیلی مؤثرتر خواهد بود. انتظار ما از همه جریانات سیاسی مخالف رژیم اینست که تا آنجایی که در توانشان است و با توجه به احساس مسئولیتی که ما در آنها دیده‌ایم و تجربه کرده‌ایم، از این به بعد سعی کنند تلاشهایشان را هر چه هماهنگ‌تر بکنند.

با تشکر



● حمایت خود از
پناهجویان را
بگوش جهانیان
برسانید!



● دفاع بدون قید و
شرط از حقوق
دمکراتیک
پناهجویان وظیفه
هر انقلابی است!

اول ماه مه در لندن

روز جهانی اول ماه مه ۹۶ را پشت سر گذاشت، فرصتی پیش آمد تا از نزدیک شاهد راهپیمایی که به همین مناسبت در لندن ترتیب یافته بود، مقدماً یادآوری می‌کنم که روز جهانی کارگر هنوز در انگلستان این نخستین کشور کلاسیک سرمایه‌داری جهان، به رسمیت شناخته نشده و تعطیل نیست (بجای آن بورژوازی حاکم در انگلستان ۶ ماه مه را تعطیل عمومی اعلام کرده است). خود همین مسئله گویای میزان «حساسیت» طبقه کارگر در انگلستان نسبت به این روز میباشد که پس از گذشت نزدیک به ۱ قرن هنوز نتوانسته خود این روز را به بورژوازی تحمیل بکند و ادار به رسمیت شناسی آن بکند. بگذریم. جمعیتی در حدود ۲ تا ۳ هزار نفر در پارکی در شمال لندن گرد آمده بودند، نزدیک به ۷۰ درصد این جمعیت را مهاجرین و پناهندگان کرد و ترک تشکیل میدادند که احزاب معلوم‌الحالی مانند ب.ک.ک. و غیره آنها را هدایت میکردند، تحت تأثیر روحیات چریکی با همان روحیه نمایشی که از این مشی می‌شناسیم، جمعیتی پر شور ولی به لحاظ سیاسی و فرهنگی عقب مانده. اینها ابتدا به زد و خورد و چوب و چماق‌کشی با یکدیگر پرداختند و سپس به رقص و پایکوبی. مراسمی شبیه جشن عروسی‌شان در دهات دور افتاده و یا کردستان و نه مثلاً بگزاری یک مراسم بین‌المللی جدی. احزاب چپ انگلیس هم بودند که تعداد خیلی را شامل میشدند (اینان بیشتر به فکر فروش نشریات و جزواتشان بودند تا برگزاری مراسم (طبع مادی انگلیسی، اینجا هم خودش را نشان داد). جدا از اینها گروههای چپ ایرانی هم بودند که تعداد نه چندان زیادی را تشکیل میدادند، هر گروه پرچم سرخ خودش را که زیر آن نام گروه نوشته شده بود، را حمل میکرده (گوئی این نه روز اتحاد طبقه کارگر که میبایست به زیر یک پرچم واحد گرد آید بلکه روز به رخ کشیدن پرچمها و نشان دادن اینکه بقول معروف ما هم هستیم است. هر جماعت چند نفره زیر پرچم معینی گرد آمده بودند و به راهپیمایی پرداختند توگوئی تا ابد جنبش میبایست به صدها محفل و گروه تقسیم شده باشد و شکل ابدی بخود بگیرد، جنبش شکل نخواهد گرفت، مگر زیر سایه پرچم راه کارگر، انجمن کارگران پناهنده، اتحادیه سوسیالیستها و غیره. «زنده باد محفل گرائی».

البته جریانات و دستجاتی از سایر ملیتها هم بودند که چندان به چشم نمی‌آمدند، این ترکیب شرکت‌کنندگان روز اول ماه مه ۹۶ در لندن بود. از شعارهای مشخص و مشترک هیچ خبری نبود، به جز چند شعار کلی و عمومی که هیچ کس را نه آزرده خاطر و نه به هیجان در می‌آورد، چیز دیگری نبود. آنچه مشخص بود فقدان برنامه و تاکتیک مبارزاتی بود نزد همه. کل مراسم در معیت پلیس انگلیس با آرامش کامل برگزار شد. نکته دردآور در این بود طبقه کارگر انگلیس در این روز غایب بزرگ بود.

کارگران انگلیس روز اول ماه مه را همچون روزهای عادی هفته به کار مشغول بودند و عموماً شاید از وجود چنین روزی خبر نداشتند و یا نسبت به آن

بی تفاوت و بی‌اعتنا بودند. شاید حضور آرتور اسکارگیل که نماینده جناح چپ حزب «کارگر» انگلستان در مراسم که نماینده لاقبل بخشی از کارگران بود و همینطور حضور نماینده کارگران اعتصابی لیورپول تا حدی از نکات مثبت مراسم بود. اما حکایت کلی همچنان باقی است-بی‌اعتنائی عمومی طبقه کارگر نسبت به این روز؟! شاید برای بسیاری از شرکت‌کنندگان در مراسم همه چیز به خوبی و خوشی پیش رفت و یک خاطره نسبتاً خوش از راهپیمایی اول ماه مه ۹۶ در خاطرشان به جای ماند، اما برای آنها که این روز و این سنت انقلابی را از دریچه دیگری نگاه میکنند، این مراسم بوجود آورنده سوالات بسیاری در ذهنشان گشت. خیلی ساده و روشن بخواهیم بگویم باید اعتراف کرد که مراسم بیشتر شبیه به یک مراسم سنتی بود تا یک مراسم مبارزاتی-مراسمی شبیه صدها مراسم دیگر که اجراکنندگان و شرکت‌کنندگان خودشان هم نمی‌دانند به راستی چرا اجرا میکنند؟ چرا شرکت میکنند؟ و غیره ذالک. مراسمی پر زرق و برق ولی فاقد محتوی. و این بزرگترین خطر برای کمونیستها میباشد، چرا که آنها را تبدیل به جریانی سنت‌گرا و عقب مانده میکند که مانند سایر گرایشهای اجتماعی آلوده به سنت خرافه‌پرستی هستند. اگر از روز اول ماه مه و یا روز جهانی زن و یا هر سنت انقلابی دیگر این باقی بماند که عده‌ای جدا از جریان واقعی زندگی، دور هم جمع بشوند، پرچمهای پر زرق و برق سرخ را بالا ببرند، به تکرار شوراها یا که دیگر ارزش تاریخی خودشان را از دست داده‌اند، بپردازند، در آنصورت به مردمانی متعصب تبدیل گشته‌اند که هنوز در گذشته زندگی میکنند و به گذشته تعلق دارند و نه به امروز. باید با آن به مقابله پرداخت. این سنتها فی‌الفسه برای ما مقدس نیستند بلکه در پراتیک و زمانیکه از یک محتوای عینی و فعال برخوردار باشند، برای ما مقدس میشوند-روز جهانی کارگر روز همبستگی کارگران است-روز اعلام موجودیت این طبقه، روز اعلام پلاتفرم این طبقه برای مبارزه با نظام حاکم و کلاً روز اعتراض و تهاجم این طبقه برای کسب حقوق پایمال شده و در عین حال روز اعلام آلترناتیو این طبقه برای کسب قدرت سیاسی است. از اینرو این روز برای ما عزیز است. اما در شرایط کنونی از هیچ کدام از این اقدامها خبری نیست، چرا؟

باید در عین حفظ این سنن حزب انقلابی ماهیت و محتوای انقلابی و بنیادکن آن را به آن بازگرداند والا این سنن رفته رفته بیشتر شکل صرفاً سنت را به خود می‌گیرد و جلوه خودشان، تازگی خودشان و در نتیجه موضوعیت خودشان را از دست میدهند و مبدل به مراسمی میشوند شبیه مراسم یادبود حسین و جریان کربلا نزد شیعیان.

باید به دلایل عدم حضور طبقه کارگر، که تقریباً سیمای عمومی جهان فعلی است، در این روز پرداخت. باید به فکر این بود که چطور میشود منافع عمومی طبقه کارگر امروزی را با شعارها و

خواستههای عمومی روز اول ماه مه گره زد. برای به حرکت درآوردن مجدد طبقه کارگر نیاز به تدوین برنامه‌ای است که منافع عمومی و حقیقی این طبقه را نمایندگی کند. صحنه سیاسی فعلی جهان و تعادل قوای کنونی مناسبات طبقاتی به گونه‌ای است که میتوان به رشد مجدد مبارزات کارگری و روی آوردن مجدد توده کارگران به سیاست و در نتیجه زنده کردن دوباره سنن انقلابی‌اش بود. به خاطر همین، وظایف سنگینی بر عهده ماست، دیگر نمی‌توان با مانیفست کمونیست به جنگ نظام سرمایه‌داری رفت، میباید با استفاده از روح کلی مانیفست، مانیفست جدیدی تدوین کرد که برنامه عمل طبقه کارگر باشد و آن را به صحنه اجتماعی بازگرداند، تنها در اینصورت است که روز اول ماه مه پویائی و تازگی خودش را حفظ خواهد کرد و به زندگی و جریان آن پیوند خواهد خورد. ضمن اینکه باید به نحوه شرکت کمونیستها در این روز و برنامه‌ها و تاکتیکهایشان هم تقادانه برخورد کرد و آنها را متوجه منافع کلی و عمومی جنبش کرد. روحیه خرده‌کاری و پراکندگی حاکم بر آنها را با روحیه کار با برنامه و سراسری جایگزین کرد.

آنچه که سنتها را از هم تفکیک میکند همانا رابطه آنها با زندگی واقعی و در جریان است. ما به آن سنتهایی بها میدهم که بتوانند همراه با تغییرات زندگی و دگرگونیهای حاصل از آن خود را منطبق کنند و یا به پای آنها خود نیز متحول شوند و اگرچه دارای اشکال قدیمی هستند با این همه از محتوایی در حال تغییر و تکاملی برخوردار باشند. سنن انقلابی و منجمله روز جهانی کارگر میبایست از چنین سیمانی برخوردار گردند. تلاش ما باید دادن چنین سیمانی به این روز باشد. - ۲۲ مه ۱۹۹۶

بدون شرح!

به منظور کمک به پایان دادن به عقب‌ماندگی جامعه از صف مقدم پیشرفت علمی و صنعتی و فرهنگی در جهان امروز و برای کمک به بهره‌مند شدن توده مردم ایران از مواهب این پیشرفته‌ها و امکان شرکت مستقیم‌تر و فعالانه‌تر آنها در حیات علمی و فرهنگی جهان معاصر، الفبای رسمی فارسی باید طی یک برنامه سنجیده به الفبای لاتین تغییر کند.

اشتباه نگیرید، این سخنان گوهریار (۱۹۱)، سخنان «رضاشاه پهلوی» در ۱۳۰۴ شمسی نیست، بلکه سخنان نظریه‌پردازان متفکر و با استعداد «حزب کمونیست کارگری ایران» می‌باشد.

نظریه پردازان حزب، که در فراسوی دنیای واقعیت، دنیای جدیدی را برای خود ساخته‌اند، شاید از خواندن یک نشریه فارسی در مترو یا اتوبوس‌های شهری در فرنگ احساس حقارت کرده و شاید دوستان خارجی آنان ادبیات فارسی را زبان «جادوی» خوانده‌اند. بهرحال اگر زمانی رفیقی در جلسات پرسش و پاسخ حزب در مورد برنامه «یک دنیای بهتر» شرکت کرد خواهش می‌کنم این سؤال را از سخنران دانشمند حزب پرسیده و در اسرع وقت ما را نیز مطلع نماید.

راستال

خاطرات یک مارکسیست - لنینیست

قسمت سوم

سطور زیر به راستی یکی از جذابترین و مستندترین جزوه‌هایی است که توسط یکی از فعالین «جنبش چپ» - جنبشی که بوسیله تروتسکی پایه‌ریزی شد - نوشته شده است. شماره اول و دوم این جزوه در شماره‌های گذشته «کارگر سوسیالیست» به چاپ رسیده است.

نامه سوم

لنین از موهبت یک جهت یاب دقیق سیاسی برخوردار بود. گارد قدیمی از پیروی جهتی که عقربه این جهت یاب نشان می‌داد امتناع ورزید. از درک لنین عاجز ماند و در حساس‌ترین روزها در مقابل او ایستاد.

لنین تزه‌های آوریلش را در سویس و در آستانه حرکت به روسیه نوشت. در سوم آوریل ۱۹۱۷، روز ورودش به پتروگراد در جلسه نمایندگان کنفرانس سراسری شوراهای روسیه که نمایندگان هر سه جناح سوسیال دمکرات کارگری روسیه - بلشویکها و مژویانسی اترسیونالیست - در آن حضور داشتند تزه‌های خویش را اعلام نمود.^(۱)

تزه‌های لنین خواستار خروج فوری روسیه از جنگ و ضبط آنی املاک مالکان بوده و انتقال صلح آمیز قدرت دولتی را از بورژوازی به پرولتاریا طلب می‌کرد. در تزه‌های لنین کلمه‌ای درباره سرنوشتی قهرآمیز دولت موقت موجود نبود. مع الوصف، رهبران منشویک - مارتوف، چخیدزه و دیگران - تزه‌های آوریل لنین را «ماجراجویانه» خوانده و به عنوان اعتراض کنفرانس را ترک کردند.

پس از خروج منشویکها، چند تن از بلشویکها به انتقاد از تزه‌ها برخاستند - «زینوویف»، «کامنوف»، «استالین»، «رایکوف»، «نوزین» و دیگران. آنها اتهام زدند که لنین و تزه‌هایش از واقعیت به دور و به ماجراجویی چپ در غلطیده‌اند و اظهار داشتند که تزه‌های لنین معرف نظر حزب نبوده بلکه صرفاً نظرات شخصی وی می‌باشد.

نزدیک‌ترین شاگردان او، و رهبران نه چندان بی‌استعداد سازمانهای حزب روسیه در مقابل لنین ایستادند. این بر لنین گران آمد و برای مدتی احساس کرد که تمام رفقای حزبی‌اش او را ترک گفته‌اند. مشاهده این امر که گارد قدیمی مناسب وظایف تاریخی حزب بلشویک نبوده و دنباله‌رو مواضع دفاعی منشویکها گردیده و مخالف تسخیر قدرت توسط پرولتاریا می‌باشد، برای او دردناک بود.

در آن لحظه تروتسکی پشت تریبون کنفرانس ظاهر شد. او بنام گروه مژویانسی اترناسیونالیست، پشتیبانی کامل خود را از تزه‌های آوریل لنین اعلام داشت.

این حادثه شگفت‌انگیزی بود. این دراماتیک‌ترین روز در تاریخ حزب بلشویک بود. در مطبوعات

حزب هیچ مطلبی راجع به این مسئله نوشته نشده است. آنها می‌خواهند این حوادث را در آرشیوها دفن کنند. ارگانهای انتشاراتی حزب هر ساله هر چه که تصور کنید منتشر می‌سازند. و در آنها دروغ به عنوان حقیقت معرفی می‌شود. درباره ستازعه بین لنین و تروتسکی کوهها کتاب به رشته تحریر درآمده ولی در مورد فعالیت‌های مشترک و دوستانه ایشان در اکتبر و در طول جنگ داخلی کلمه‌ای مطابق با واقعیت نوشته نشده است. درباره حوادث تاریخی‌ای که با نام تروتسکی مربوط می‌شوند ما یک مطلب منطبق با واقعیت در دست نداریم.

شخصیت‌های سیاسی در حزب سرکوب شده و برچسب خورده‌اند. در تمام اینها، توطئه‌ای شیطانی توسط دشمن حقایق تاریخی به چشم می‌خورد.

تفسیرها و یادداشت‌هایی که بر کتاب «ده روزی که دنیا را تکان داد» (به قلم جان رید) نوشته شده، نمونه خوبی از این قبیل است.

لنین در مقدمه این کتاب می‌نویسد: «این کتابی است که من علاقه دارم آن را دهها میلیون نسخه چاپی و ترجمه شده به تمام زبانهای ببینم. این کتاب حوادث را به حقیقتی ترین و زنده‌ترین شکلش شرح می‌دهد...» (انتشارات انترناسیونال ۱۹۲۶، ص ۵ مقدمه).

ولی در صفحه ۵۲ (نسخه روسی) مفسر استالینیست، با عجله از لنین یک دروغگو می‌سازد و علی‌رغم آنچه که در مقدمه گفته شده است، بطور تهمت‌آمیز ادعا می‌کند: «جریان بحث درباره قیام مسلحانه در اکتبر ۱۹۱۷ ناصحیح توصیف شده است».

بطور مثال، در اینجا «جان رید» جریان بحث روی مسئله کسب قدرت را چنین توصیف می‌کند و همانطور که لنین اظهار داشته، توصیفی «صادقانه» است: «در تمام مدت بعد از ظهر لنین و تروتسکی علیه سازشکاران جنگیدند. بخش قابل ملاحظه‌ای از بلشویکها حاضر بودند آنقدر عقب‌نشینی کنند تا یک حکومت سوسیالیستی مشترک تشکیل دهند، آنها فریاد می‌زدند، ما قادر نیستیم دوام آوریم!...» ولی لنین به‌مراه تروتسکی، چون صخره‌ای محکم

ایستادگی نمود. لنین گفت: بگذار سازشکاران برنامه ما را بپذیرند، (پس) آنها می‌توانند داخل شوند! ما ذره‌ای عقب نشینی نمی‌کنیم. اگر در اینجا رفقای هستند که جرأت و اراده ندارند، بگذار، بقیه بزدلان و آشتی‌پذیران اینجا را ترک کنند!» (ص ۱۲۵ - ۱۲۴).

با وجود این، من در مقابل کتابی دارم که این روزها به چاپ رسیده، اتهامات استالین بر علیه تروتسکی را تکرار می‌کند: «در روزهای تدارک برای انقلاب، تروتسکی بر علیه لنین برخاست...»

این بی‌شمی‌های مهملی که بر ضد لنین و تروتسکی هر دو هدف‌گیری شده‌اند، بر خلاف حقایق است که در نامه‌ها و مقالات لنین آمده و همه از آن با خبرند. مقالات و نامه‌هایی که در آن‌ها لنین بارها درباره تروتسکی صحبت کرده، او را مخاطب قرار داده، با تروتسکی مشورت نموده، و بر علیه حکمرانی گستاخ و روسی‌کبیر قلدری که در راس کمیته مرکزی حزب نشسته و قادر بود از «قدرت عظیمش» سوء استفاده کند، اعلام خطر نموده است.^(۲)

قسمت عمده نامه‌های لنین عمداً توسط استالین و همدستانش از حزب مخفی نگذاشته شدند تا حقایق تاریخی را، حقایق لنینیستی را، از حزب

۱- گروه تروتسکی، مژویانسی، که در اوت ۱۹۱۷ با حزب بلشویک تلفیق یافت، بیان‌کننده اپوزیسیون انترناسیونالیستی در مقابل جنگ امپریالیستی در طول جنگ بود و مخالفتش را با دولت موقت کرسکی اعلام نمود. نام روزنامه این گروه «وپریود» (پیشرو) بود.

۲- در این شرایط بود که در ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، لنین در مورد تروتسکی چنین گفت: «بلشویک بهتری از او وجود نداشته است.» مراجعه شود به گزارش این جلسه، که در ۱۹۲۰ بوسیله سردبیران استالینیستی بدور ریخته شده ولی توسط اپوزیسیون چپ - تروتسکی - در کتاب «مکتب دروغ پردازی استالین» (انتشارات پت فاینر، ۱۹۷۲، صفحات ۱۰۱ تا ۱۲۲ چاپ و منتشر گردیده است).

۳- منظور استالین است و نویسنده به نظر لنین در مورد استالین آنطور که در «نامه گرجستان» و وصیت‌نامه او آمده است، اشاره می‌کند.

دیدگاه

سوسیالیزم انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۲

● «نوآوری» یا اصلاح‌گرایی؟

م. رازی

● آیا مارکسیزم مرده است؟

حمید حمید

● در باره بحران کنونی امپریالیزم

ج. رامین

● ایستایی و پیشرفت مارکسیزم

روزا لوکزامبورگ

● موضوعیت کنونی مارکسیزم

بری شپارد

● در مورد «بحران مارکسیزم»

لئون تروتسکی

لنین:

* «در مقابل دورویی و دروغ
ما می‌توانیم راستی کامل و
علنی را قرار دهیم».

* «مکتب خارج از زندگی و
خارج از سیاست دروغ و ریا
کاریست».

پایانه در اولین کنگره معارف سراسر روسیه

۲۸ اوت ۱۹۱۸

فعال، کسیکه رشد بیشتری خواهد کرد. روی
هم‌رفته، او با «ایسکرا» به فعالترین نحوی کار
می‌کرده است. (۵)

نزدیکی تروتسکی به مواضع لنین در سالهای قبل از
انقلاب و فعالیتش در «ایسکرا» بود که بیش از اندازه
به محبوبیت وی در میان کارگران «سن پترزبورگ» و
انتخابش به عنوان رئیس شورا کمک کرد.

بعد از انقلاب ۱۹۰۵، در دوره تزلزل و اغتشاش در
صفوف سوسیال دموکراسی و جناح بلشویکی آن،
زمانیکه قشری از بلشویکها از لنین دوری گزیده و
در حول تروتسکی گرد آمدند، تروتسکی چند
اختلاف و منازعه با لنین داشت و بدون پیوستن به
بلشویکها و یا منشویکها موضعی آشتی‌پذیر اتخاذ
نمود. این قضیه تا کنفرانس بین‌المللی «زیمروالد»
در ۱۹۱۵ ادامه پیدا کرد.

این کنفرانس در دوران اولین جنگ امپریالیستی که
زهر «شورونیس» را به درون احزاب سوسیالیست
تزریق کرده، باعث خیانت آنها به وظایف بین‌المللی
ایشان گردید، تشکیل شد.

سوسیالیست‌هایی که به انترناسیونالیسم وفادار
ماندند، با جنگ و پشتیبانی دفاعی از آن جنگ
مخالف نمودند. در «زیمروالد»، سی و هشت تن از
این سوسیالیست - انترناسیونالیست‌ها از یازده
کشور دنیا دور هم گرد آمدند.

هیئت نمایندگی روسیه از سه نفر تشکیل می‌شد -
لنین، تروتسکی و زینوویف - نمایندگان از ایستگاه
قطار تا دهکده «زیمروالد» را در ۴ کالسکه پیمودند.
تروتسکی در این باره اظهار داشت: نیم قرن بعد از
تأسیس بین‌الملل، تمام انترناسیونالیست‌های جهان
می‌توانند در ۴ کالسکه جا شوند.

ادامه دارد

۴ - بعد از کنگره بیستم (۱۹۵۶) آخرین نوشته‌ها و
نامه‌های لنین در اواخر ۱۹۲۲ و اوائل ۱۹۲۳ که مملو از
حملات متعدد به استالین بود، بصورت جداگانه منتشر
شدند و آنرا ضمیمه نسخه روسی چاپ پنجم باصطلاح
«آثار کامل» لنین و نسخه انگلیسی «مجموعه آثار» که
در ۱۹۶۰ بوجود آمد، گردانیدند.

۵ - در نسخه رسمی «مجموعه آثار» لنین به زبان
انگلیسی قسمتی از نامه لنین به پلخانوف چنین آمده
است: «پرو (لقب تروتسکی «قلم» برای چند ماه است که
مشغول نوشتن برای هر شماره می‌باشد. بطور کلی او با
انرژی تر از هرکس برای «ایسکرا» کار می‌کند... توانایی
او بدون شک بیشتر از حد متوسط می‌باشد. شخصی
است که با استحکام عقیده، با انرژی و متعهد، (جلد ۴۳،
ص ۱۱ - ۱۰).



مخفی نگه‌دارند. (۶)

این نامه‌ها برای کمونیستهای متفکری که آنها را
مطالعه می‌کنند در حکم کلیدی برای درک این
حقیقت است که استالین حزب را به بحران
سیاسی‌ای کشانیده که نتایج هولناکش بر واقعیت
زندگی ما تحمیل شده است.

تروتسکی یک انقلابی بزرگ عصر ماست. در حزب
سوسیال دموکرات روسیه او جایگاه مخصوصی را
اشغال کرد. او در پرچم انقلاب پرولتاریائی به
انقلاب اکتبر روی آورد. او به هیچ یک از دو جناح
بلشویک و یا منشویک، نیوست. علت محبوبیت او
در طبقه کارگر انقلابی، ثبات انقلابی و صداقت در
مسارزات ایدئولوژیکی‌اش بود. سخن‌رانی
ماهرانه‌اش قلوب کارگران پتروگراد را تسخیر کرد.

در سال ۱۹۰۵ کارگران سن پترزبورگ او را بعنوان
رئیس نمایندگان کارگران پترزبورگ انتخاب کردند
به خاطر نقش رهبریش در جنبش انقلابی سن
پترزبورگ در سال ۱۹۰۵، تزار نیکلای، تروتسکی
را به منزل ابدی در سبیری تبعید کرد. او بوسیله
سورتمه‌گوزن‌کش از «اودسک» فرار کرد، داستانی
که او در کتابش «فرار از سبیری» به آن اشاره می‌کند.
تروتسکی در حساسترین مرحله جنبش انقلابی در
روسیه، با لنین به توافق رسید. در دومین کنگره
حزب، تروتسکی را «چماق لنین» می‌خواندند و در
مارچ ۱۹۰۳ لنین طی نامه‌ای به گ.و. پلخانوف
اصرار می‌ورزد که تروتسکی به هیئت دبیره
«ایسکرا» ملحق شود زیرا که او «بی‌چون و چرا
شخصی است با قدرت استثنائی، استحکام عقیده و

جایگاه مارکسیزم در تاریخ

ارنست مندل

خط سیر فردی مارکس و انگلس

مارکسیزم محصول دوران خود بود. پیدایش آن، اما، به شکلی خودبخودی و یا اتوماتیک نبود. برای استحاله علوم اجتماعی، تحول تدریجی سوسیالیزم تخیلی به سوسیالیزم علمی، جایگزینی سازمانهای انقلابی پرولتاریا با اعمال خرده بورژوازی و پیشا-پرولتری، شکل سازمانیابی آنان و متمرکز شدن استقلال سیاسی طبقه کارگر در قالب احزاب توده‌ای کارگری - آلمان که به وقوع پیوست - ایفای نقش دو انسان، کارل مارکس و فردریک انگلس، از اهمیت بسیاری برخوردار بود.

البته آنها به این دلیل که "تاریخ بدانها نیاز داشت" موفق به ایفای چنین نقشی شدند. یعنی، به این دلیل که فعالیت آنها منطبق بر نیازی بود که از سوی بسیاری از مردم (عمدتاً پرولتاریا، و همچنین دیگر افراد سوسیالیست/کمونیست آن زمان) احساس می‌شد. کوشش دیگر سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های آن زمان جهت قدم نهادن در چنین مسیر مشترکی، مهر تأییدی بود بر نیاز به کارهای مارکس و انگلس. کوشش برای چنین هم‌گذاری‌هایی فضای سیاسی و اجتماعی آن زمان را پر کرده بود. با این وجود، روش دقیقی، که از طریق آن این هم‌گذاری‌ها و جایگزینی‌ها مؤثر واقع می‌گشتند، محتوای درست و پویای آنها، تا اندازه زیادی توسط شخصیت برجسته این دو بنیادگذار اصلی مارکسیزم شکل گرفت. همچنانکه در موارد بسیاری "نیاز تاریخی" از طریق شخصیت‌های پالایش می‌یافت که نمی‌توانستند مسیر بنیادین آن را تغییر دهند. اما می‌توانستند تا حد مشخصی مهر و نشان فردی خود و صفات متمایز خود را بر آن بگذارند. نه مارکس و نه انگلس، پرولتر نبودند. مارکس فرزند یک خانواده خرده‌بورژوازی مرفه بود. او در سال ۱۸۱۸ در دنیا آمد. پدرش وکیل لیبرال با نفوذی در منطقه Trier بود و با وجود اینکه خود از خانواده یک خاخام بود، اما به مسیحیت روی آورده بود. البته نه از روی اعتقاد، بلکه به خاطر منافع شخصی. مارکس از طریق مادر و همسرش به خانواده‌های بورژوازی بزرگ مرتبط می‌شد، تا به طبقات زحمتکش. بطور وضوح، تحول تدریجی او بطرف کمونیزم از طریق تجربه آتی و یا وضعیت بد زندگی او صورت نگرفت (شرایط بد زندگی او پس از آنکه او خود را با مبارزه پرولتاریای در حال ظهور همراه ساخت، به طور عمده در طول سالهای تبعید دوم در لندن، ۱۸۵۰ - ۱۸۶۰ پدیدار گشت. این شرایط در سالهای ۱۸۷۰ بهبود بخشید). تحول تدریجی او

بطرف کمونیزم عمدتاً نتیجه کار روشنفکری و انگیزه‌های اخلاقی او بود.

این مسئله در مورد انگلس حتی به شکل شدیدتری صدق می‌کند. او در سال ۱۸۲۰ در یک خانواده بورژوا صاحب صنایع پارچه‌بافی در «بارمن» (Barmen)، در منطقه Ruhr (آلمان) دنیا آمد. او بیشتر عمر خود را به عنوان مدیر کارخانه نساجی‌ای که متعلق به خانواده او بود طی کرد. او زندگی مرفه‌ای داشت و پس از مرگ خود در سال ۱۸۹۵، دارایی قابل ملاحظه‌ای از خود بجای گذاشت. برای او همچنین، نیروی محرکه تحول به ایده کمونیزم، همانا مشاهدات روشنفکری و اخلاقی بود.

اما تحول و آگاهی اجتماعی تدریجی و مترقی این دو اندیشمند نتیجه کوشش روشنفکرانه آنان، جدا از مبارزه واقعی‌ای که در پیرامون‌شان آشکار می‌گشت، نبود. نه تنها انگیزه علمی آنان، بلکه، انگیزه اخلاقی آنها دقیقاً از مواجهه با شرایط اجتماعی، سرچشمه می‌گرفت. به عبارت، فقر کارگران، شورش آنان، و مبارزات سیاسی‌ای که مقابل چشمان آنها بوقوع می‌پیوست و آنان را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌داد. همچنین به طور واضحی، این تحول و تفوق در آگاهی اجتماعی، نتیجه تعهد آنان و اراده بر اینکه، صرفاً به عنوان تفسیرکنندگان، و بنابراین اتخاذکنندگان شیوه سکوت و برخورد پسیف‌منشانه در مقابل فلاکت و بدبختی بشریت به طور کلی، و "مسئله اجتماعی" آن به طور مشخص، در نیایند، بود. مارکس و انگلس خیلی سریع تصمیم گرفتند که فعالیت‌های خود را با باورهای خود در یک راستا قرار دهند، تا تلاشی باشد در جهت وحدت تئوری و عمل. مسئله‌ای که در شرایطی به یک معیار شناخت‌شناسی (در تحلیل نهایی، تنها عمل می‌تواند صحت و سقم تئوری را معلوم کند) و تعهد اخلاقی، در آمد.

در واقع، تعهد مارکس و انگلس به، و درگیری آنها در، جنبش کارگری پیش شرط توانمندی آنان در تکامل بخشیدن به مهمترین سهم آنان در تاریخ شد. به عبارتی، ادغام مترقی‌گرایانه جنبش واقعی رهایی کارگران با پیشرفتهای اصلی سوسیالیزم علمی.

به طور واقعی، خط سیر فردی مارکس و انگلس حول یک سری مواجهات و درگیری‌ها، در شرایط و در طول مبارزاتی شکل گرفت که به طور پی در پی جهت‌گیری جامعه بشری و جهت‌گیری سیر تفکرات آنان را تعیین می‌کرد. به همراه نتایج تجزیه و تحلیل انتقادی علمی آنان، یعنی، بررسی‌ای

(بخش هفتم)

انتقادی اصلی‌ترین علوم اجتماعی زمانه خود، این مواجهه تعیین‌کننده موضع تئوریک و سیاسی‌ای بود که آنان به دفاع از آن برخاسته بودند. و همچنین تعیین‌کننده تحول تدریجی بعدی آنان از نئوهگلیزم به رادیکالیزم سیاسی خرده‌بورژوازی، از دمکراسی خرده‌بورژوازی به سوسیالیزم/کمونیزم، و از کمونیزم بدوی به سوسیالیزم/کمونیزم علمی و انقلابی سالهای رشدیافتگی اندیشه آنان بود.

۱- مواجهه شدن با شرایط پرولتاریا، و فقر کارگران. این مسئله از همان ابتدا، پس از پایان تحصیلات دانشگاهی در سال ۱۸۴۲، زمانیکه مارکس در تحریریه (و پس از آن به عنوان سردبیر) روزنامه Rheinische Zeitung مشغول بود، پدیدار گشت. این مسئله در مورد انگلس حتی به طور واضح‌تری بروز کرد، زمانیکه او وارد انگلیس شد و با وضعیت و شرایط زندگی کارگران در این کشور روبرو گشت. نتیجه مشاهدات این وضعیت باعث گردید که او به نوشتن یکی از پر اهمیت‌ترین آثار خود اقدام ورزد. «شرایط طبقه کارگر در انگلیس» (۱۸۴۵).

۲- مواجهه شدن با مقاومت و تشکل پرولتاریا. این مواجهه عمدتاً در طول تبعید اول مارکس در پاریس و پس از آن بروکسل، از طریق تماس با انجمنهای کارگری در پاریس و ژن (Ghent)، و از همه مهمتر، از طریق تماس با کارگران «اتحادیه عدالت» در پاریس، لندن و بروکسل در سال ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ صورت گرفت. در مورد انگلس، این مسئله از طریق تماس او با گروههای چارلیست و اتحادیه‌های کارگری در منطقه منچستر از اهمیت زیادی برخوردار بود، همچنین تماس‌های کما و بیش با گروههای کارگری «اتحادیه عدالت» در منطقه Ruhr. تمام این تجربه در سالهای ۱۸۴۴ و ۱۸۴۷ بدست آمد. به علاوه هر دو بنیادگذار مارکسیزم عمیقاً تحت تأثیر خیزشهای کارگری، و به طور مشخص شورش کارگران نساجی در آلمان ۱۸۴۴ قرار داشتند.

۳- تجربه دست اول انقلاب ۱۸۵۰-۱۸۴۸ از طریق مشارکت شخصی مارکس و انگلس در تحولات آن انقلاب در آلمان و مسیر و راه سریعی که آنها تحولات انقلاب در فرانسه، اتریش، مجارستان، ایتالیا و غیره را دنبال کردند. در واقع، پس از دنبال کردن وقایع قیام پرولتاریا در ژوئن ۱۸۴۸ در پاریس و ترسیم ترازنامه نقش ضد انقلابی بورژوازی آلمان بود که آنها توانستند در سال ۱۸۵۰ به تدوین یک استراتژی برای تسخیر قدرت بر پایه منطق انقلاب مداوم دست یابند.

نقد برنامه گوتا (۱۸۷۵) اثر مارکس و آنتی دورینگ (۱۸۹۷) اثر انگلس، بود. ترتیب تاریخی این مبارزات به نظر می‌رسد ترتیب تاریخی اصلی‌ترین آثار مارکس و انگلس باشد. تنها نوشتجات سیاسی آنان همچون هیجدهم برومر لوئی بناپارت، مبارزه طبقاتی در فرانسه، انقلاب و ضد انقلاب در آلمان، کارهای روزنامه‌نگاری آنان و منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، و همچنین دیالکتیک طبیعت اثر انگلس، از این لیست حذف شده‌اند.

به استثنای یک مسافرت به ایالات متحده توسط انگلس در اواخر حیاتش، تجربه زنده بنیادگذاران مارکسیزم تنها محدود به اروپا می‌شد. تفکر آنان عمیقاً تحت تأثیر تاریخی، اجتماعی و روشنفکری اروپا قرار داشت. در نتیجه، آنان بارها به خاطر "مرکزی‌بینی اروپایی" خود و حتی به خاطر ویژه‌گرایی آلمانی خود، مورد سرزنش قرار می‌گرفتند. این سرزنش‌ها در واقعیت پایه و اساسی نداشتند.

البته مارکسیزم محصول بلوغ تضادهای جامعه بورژوازی است که به شکل غیر قابل انکاری در ابتدا در اروپا ظاهر گردید. از این جهت، نمی‌توانست در آسیا، آمریکا و یا آفریقا که تنها نوعی از تجربه سرمایه‌داری اولیه را در طول بیشتر سالهای قرن نوزدهم داشتند، رشد کند.

با وجود اینکه مارکسیزم در اروپا متولد شد، اما از همان ابتدا ابعادی بین‌المللی، و حتی جهانی داشت. ابعادی که آن را به هر آنچه در دیگر قاره‌ها اتفاق می‌افتاد مربوط می‌کرد. شدت تأثیر منقطع، نابودکننده و غیر انسانی سیستم سرمایه‌داری بر جوامع ماقبل سرمایه‌داری در آمریکا، آسیا و آفریقا به مراتب بیشتر از جوامع ماقبل سرمایه‌داری که در غرب، جنوب، مرکز و شرق اروپا قرار داشتند، بود.

روند به طریق دیگری می‌توانست بوقوع پیوندد، به مثابه آن خواهد بود که باور کنیم که، یا افراد منفرد و منافع اجتماعی آنان به طور کامل از گوناگونی برخوردار نیستند و یا، متناوباً برخی از این افراد منفرد منزله بوده، و منزله بودن آنان امریست بدیهی برای دیگران. اگر این دو فرضیه عبث را نادیده بگیریم، واضح است که تشکیل گرایش و مبارزه گروهی در سیاست بطور کلی، و در سیاست‌های کارگری به طور مشخص، اجتناب‌ناپذیر خواهند بود.

مبارزات و برش‌های متعدد که تأثیر خود را روی تحول تدریجی اندیشه مارکس و انگلس گذاشتند، به ترتیب تاریخی به قرار ذیل بودند:

۱- مبارزه متفکرین و اساساً لیبرال "هگلی‌های جوان" و نیز با "موسس‌ها" ^(۱) کسی که مارکس و انگلس در دوره ۱۸۴۵-۱۸۴۴ از او برش کردند. این برش به طور ثوریک در آیدئولوژی آلمانی و تره‌های فوئر باخ (۱۸۴۵) انعکاس یافت، به عبارتی شناسنامه واقعی مارکسیزم. این دو اثر بر مبنای انتقاد بسیط مقتضی به پیشرفتهای فلسفه آلمانی و تاریخ‌نگاری جامعه‌شناسی فرانسوی، به رشته تحریر در آمدند. همچنین بخشاً برخوردی بودند مقتضی به پیشرفتهای اقتصادی سیاسی انگلیسی.

۲- مبارزه با سوسیالیزم تخیلی «پرودون» و کمونیزم نارسای «ویتلینگ»، مبارزه‌ای که طی سالهای ۱۸۶۴ تا ۱۸۴۸ به طول انجامید و منجر به نگارش فقر فلسفه (۱۸۴۶) و مانیفست کمونیزم (۱۸۴۸) شد. این مبارزه که با دیگر کشمکش‌های رقیق‌تر در درون «اتحادیه کمونیست» ترکیب شده بود، تا بعد از انقلاب ۱۸۴۸ و اوایل دهه ۱۸۵۰ به طول انجامید.

۳- مبارزه - در بعضی موارد تحت پوشش نقد روشنفکرانه مقتضی، و در مواردی به شکل "دیالوگ درونی" - با اصلی‌ترین نمایندگان فرا-ریکاردویی اقتصاد سیاسی انگلیس، «توماس هاجسکین» ^(۲)، «پرسی ری‌وستون» ^(۳) و «جان گری» ^(۴)، که منجر به نوشته شدن اصلی‌ترین کارهای اقتصادی همچون گروندریسه، سرمایه و تئوری‌های ارزش اضافی در طول دو دهه ۱۸۷۵ تا پایان حیات مارکس، گردید.

۴- مبارزه با «باکونین» و هواداران او درون بین‌الملل اول (۱۸۷۳-۱۸۶۵) که برای مدتی پس از شکست کمون پاریس ادامه پیدا کرد.

۵- مبارزه با گرایش‌های راستگرا درون سوسیال دمکراسی آلمان. در ابتدا لاسالی‌ها، سپس نمایندگان اولیه تدریج‌گرای رفرمیست، مبارزه‌ای که از کنگره وحدت «گوتا» در سال ۱۸۷۵ تا زمان مرگ مارکس ادامه پیدا کرد و پس از آن توسط انگلس به تنهایی در طول دهه ۱۸۸۰ و تا زمان مرگ او (۱۸۹۵) دنبال گردید. نتیجه عمده این مبارزه

۴- تجربه سازمان‌های انقلابی پرولتاریا - اتحادیه کمونیست - بین سالهای ۱۸۴۷ و اولین سالهای تبعید دوم مارکس در لندن. این تجربه به این دو همیار کمک کرد که درک و شناخت مشخص‌تری از سازمانهای پرولتاریا در آن زمان بدست آوردند. و آنان را در جهت پرداختن به آنها از جنبه مشکلات سیاسی / تشکیلاتی‌ای که در سالهای ۱۸۶۰، ۱۸۷۰ و پس از آن با آن روبرو گشتند، کمک رسانند.

۵- تجربه انجمن کارگران بین‌الملل (انترناسیونال اول) بین سالهای ۱۸۶۳ و ۱۸۷۳ و بویژه کوشش برای درگیر کردن اتحادیه‌های کارگری انگلیس در آن. این اولین مواجهه واقعی مارکس و انگلس با مشکلات توده‌ای طبقه کارگر بود، قلمرویی کارگری و به لحاظ سیاسی و آیدئولوژیک شدیداً متنوع، یعنی مشکلات پولورالیزم در درون طبقه کارگر و دمکراسی کارگری.

۶- مواجه شدن با علوم طبیعی و نژادشناسی - عمدتاً از طریق داروین و مورگان - که مارکس و انگلس را قادر ساخت که مفهوم ماتریالیزم تاریخی خود را سبیل دهند.

۷- تجربه کمون پاریس، شاید پر اهمیت‌ترین تجربه سیاسی در طول حیات مارکس و انگلس، بشمار می‌آید. تجربه‌ای که سهم زیادی در روشنگری درک آنان، چه به لحاظ ثوریک و چه به لحاظ سیاسی، از مسئله دولت و درک مسئله اصلی دستاوردهای سیاسی انقلاب پرولتری داشت، به عبارتی، برقراری و شکل دیکتاتوری پرولتاریا.

۸- تجربه - عمدتاً در مورد انگلس - رشد تنوع و پستانسبیل برای یکی شدن احزاب کارگری توده‌ای که در بسیاری از کشورها از سالهای ۱۸۷۵ تا ۱۸۹۵ شکل گرفتند، و بسیاری از مسائل استراتژیک و تاکتیکی‌ای که در نتیجه آن پدیدار گشت.

در حالی که بیشتر این رو در رویی‌ها برای دو بنیادگذار مارکسیزم نتیجه‌بخش و حتی هیجان‌انگیز بود، و در حالی که این رو در رویی‌ها آنان را قادر ساخت تا بسیاری از ادراکات سیاسی و فرضیات ثوریک خود را سبیل دهند، واقعیت اینست که در بسیاری از مواقع این پیشرفت از طریق تلاقی ایده‌ها و افراد، که آنان در موارد بسیاری با یی میلی درگیر آن می‌شدند، صورت گرفت. این چهره "فرقه‌ای" فعالیت مارکس و انگلس به کرات به عنوان بازتاب هیوب شخصی آنان، بنا به گفته‌ای: "آتوریه گرایشی" آنها و یا حتی "تروریزم روشنفکرانه" آنها، مردود اعلام شده است.

اما در واقع، آنچه که تاریخ مورد تأیید قرار داده است، اینست که ایده‌ها و مشکلات تنها می‌توانند از طریق تلاقی ایده‌ها و گروهبندی‌هایی که در موقع پیدایش مسائل و اتفاقات جدید، خط مسیر خود را جدا می‌سازند، پیشرفت نمایند. باور به اینکه این

۱- Moses Hess (۱۸۷۵-۱۸۱۲). نظریه پرداز آلمانی. سوسیالیست تخیلی. مارکس را تحت تأثیر خود قرار داد. سپس از لاسال طرفدارق کرد و به یکی از پیروان صهرنیزم تبدیل گردید.

۲- Thomas Hodgskin (۱۸۶۹-۱۷۸۷) اقتصاددان انگلیسی. کوشش کرد که به دفاع از مواضع پرولتری، بر مبنای نگرش ریکاردو، بپردازد.

۳- Piercy Ravestone (۱۸۳۰-۱۷۸۰) اقتصاددان انگلیسی. کوشش کرد که بر مبنای اصول اقتصادی ریکاردو به نقد جامعه بورژوازی بپردازد.

۴- John Gray (۱۸۸۵-۱۸۷۹). یکی از پیروان «رابرت اوئن». مبلغ ارزش پول بر مبنای نقره.

مارکس و انگلس دانشمندانی سخت کارتر و انساندوستانی پر شورتر از آن بودند که به این مسئله توجه نکنند و از این همه جنایات پلید خشمگین نگشته و علیه آن به پا نخیزند.

در نتیجه، درک "جهان سوم"، عقب ماندگی آن و قیام اجتناب‌ناپذیر آن، پس از اختصاص دادن تنها بخش کوچکی از نوشتجات آنان در دوره جوانی، سرعت در نوشتجات بعدی آنان پدیدار گشت. کافی است به نمونه‌هایی همچون حمایت آنان از سربازان محلی هندی (Indian Sepoys)^(۵) و تای پینگ‌های چینی (Chines Taiping)^(۶) و رهایی بردگان در آمریکا اشاره شود تا اتهامات «مرکز بینی اروپایی» به آنها را مردود شماریم. به همین صورت آنها لشکرکشی متحدانه فرانسه، اسپانیا و انگلس علیه مکزیک را به عنوان "یکی از وحشیانه‌ترین اعمال در تاریخچه بین‌المللی" برشماردند (۲۳) نوامبر ۱۸۶۱، مارکس و انگلس، کلیات، جلد ۱۵ صفحه ۳۶۶. تحقیقات مداوم و پشیرنده آنان در مورد "وجه تولید آسیایی"، نژاد شناسی، مشخصات جوامع و تمدن‌های غیر اروپایی، جامعه روستایی روسیه‌ای، هر چه بیشتر در کارهای نظری مارکس و انگلس، در دوده آخر حیات آنان جای گرفت و هر چه بیشتر اثر خود را در نوشتجات آنان، و از آنجمله در کتاب سرمایه، بجای گذاشت.

در عین حال مأخذها و فعالیت‌های قاطعانه بین‌المللی این دو همیار توجیه‌کننده رد اتهام ناسیونالیسم آلمانی‌ای بود که به آنها وارد می‌کردند. در سطح ایده‌ها، سرچشمه مارکسیزم را باید در فرانسه، بریتانیا و آلمان سراغ گرفت. در سطح عمل، تجارب و فعالیت‌هایی که از طریق آنها مارکسیزم در زندگی سیاسی زمانه خود مشارکت ورزید را باید در فرانسه، بلژیک انگلستان و مستعمرات امپراتوری اتریش / مجارستان و آلمان سراغ گرفت. این تجارب و فعالیت‌ها همچنین به لهستان، ایرلند، مجارستان، اسپانیا، سوئیس و حتی ایالات متحده آمریکا و روسیه هم مربوط می‌گردند. و از نقطه نظر تشکیلاتی، از همان ابتدا صرفاً ترکیبی آلمانی نداشت، بلکه ترکیبی بین‌المللی داشت. این ترکیب در مورد «اتحاد کمونیست» کاملاً صدق می‌کرد. همچنین چنین ترکیبی در مورد «انجمن کارگران بین‌المللی» صدق می‌کرد. و حتی در مورد سوسیال دمکراسی بین‌المللی پس از ۱۸۸۵، جریانی که به بین‌الملل دوم منتهی شد، واقعیتی است بسیار مشهود.

در کشورهایی که پیروان آنها آغاز به سازماندهی خود کرده بودند، مارکس و انگلس از آنها می‌خواستند که ساختار اجتماعی مشخص کشورهای خود را مورد مطالعه قرار دهند و سنت‌های محلی مبارزاتی را با تئوری انقلابی در آمیخته و ترجمان برنامه خود را با شرایط کارگران

آن کشور از طریق سازمانهای رادیکال آن کشورها بیان دارند؛ این پیام کلی‌ای بود که در مجموعه «نامه‌هایی به آمریکا» که از سالهای ۱۸۴۸ تا ۱۸۸۵ نوشته شده بود، منعکس گردید.

یکی از موقعیت‌های بزرگ زندگی سیاسی آنان موضع‌ای بود که رفقای آلمانی مارکس و انگلس، پیل و لیننخت در مورد اولین صلح ورسای، اتخاذ کردند. موضع آنان پیش از آن هم به همین صورت بود. زمانیکه «انجمن بین‌المللی کارگران» - بین‌الملل اول - به رهبری اتحادیه‌های کارگری بریتانیا، با سیاست فدراتیوگرایی دولت انگلس در طول جنگ داخلی آمریکا به مخالفت برخاست. گردآوردن طبقه کارگر شورش‌های گوناگون جهت بدست آوردن سیاست خارجی مبنی بر منافع طبقاتی آنان و تعدادی اصول که از آن منافع برگرفته می‌شد (هیچ خلقی تا زمانیکه خلق دیگری را سرکوب می‌کند، آزاد نخواهد بود). و این همانا آرزوی همیشگی زندگی سیاسی آنان بود. آرزویی که دقیقاً در مقابل ناسیونالیسم که هیچ، چه رسد ناسیونالیسم آلمانی، قرار داشت.

مارکس و انگلس بدون شک محصول دوران خود بودند. آنها نمی‌توانستند به طور کامل در فرای تمام محدودیت‌های ذهنی‌ای که هنوز شدیداً توسط تجارب بسیار پراکنده پرولتاریا و امر رهایی بشر تعیین می‌شد، قرار دهند. آنها متزه از خطا نبودند. آنها نمی‌توانستند همه چیز را درک کنند، همه چیز را توضیح دهند، همه چیز را پیش‌بینی کنند. حتی اگر آنان به شکل غیرقابل انکاری آنچه جنبه اساسی داشت را توضیح دادند و پیش‌بینی کردند. آنها نارسائی‌های خود را هم داشتند.

انگلس اشتباه کرد زمانی که ملیت‌های کوچک اسلاو را در سال ۱۸۴۹-۱۸۴۸ چنین توضیح داد: "مردمان بدون تاریخ"، عاجز از برقراری دولت و یا حتی ملیت‌های مستقل خود. تاریخ ثابت کرد که او در این مورد اشتباه می‌کرد. مارکس اشتباه کرد زمانی که به تأیید الحاق کالیفرنیا و مناطق دیگر مکزیک، توسط آمریکا در سال ۱۸۴۵ برخاست و مکزیکها را به عنوان آدمهای تنبلی که از استخراج منابع طبیعی و ثروت این منطقه عاجز بودند، توصیف کرد. در آن هنگام او ایده تبعیض نژادی را تکرار می‌کرد.

در هر دو مورد، کاربرد درست ماتریالیسم تاریخی توضیح رفتار بازیگران را در دوره ۱۸۵۵-۱۸۴۵ امکان‌پذیر ساخت، و نتیجه‌گیری متفاوتی از آنچه مارکس و انگلس بدان رسیدند را ارائه می‌داد. توضیح انقلاب دوم مکزیک را امکان‌پذیر می‌ساخت، انقلابی که توسط «بنیتو جووارز»^(۷) رهبری شد و در پی جنگ مکزیک و آمریکا بوقوع پیوست و مارکس و انگلس در مورد آن اظهار نظر کردند. توضیح پیدایش جنبش دمکراتیک ضد تزاری «چک» و «صرب / کرووات»‌های چپ که در

مقطعی شدیداً ناسیونالیست و سوسیالیست بود را امکان‌پذیر می‌ساخت، مسئله‌ای که از سوی انگلس غیر ممکن پنداشته می‌شد.

در هر دو مورد مارکس و انگلس به طور غیر کافی مارکسیست بودند. آنها می‌بایستی از معیار طبقاتی برای توضیح پدیده‌ای که به نظر پیچیده می‌آمد، استفاده می‌کردند، معیاری همچون پیدایش نابهنگام دهقانان و روشنفکران «چک» و «صرب / کروواتی» در طول انقلاب ۱۸۴۸ و ظاهر گشتن پاسیفیست دهقانان مکزیک در مقابل غلبه آمریکایی‌ها.

به همین صورت، در حالی که مارکس و انگلس هشاری تیز نظرانه‌ای را نسبت به ستم مضاعف به زنان در جامعه طبقاتی تکامل بخشیدند و سرچشمه این ستم را به آغاز پیدایش چنین جامعه‌ای بسط دادند، در عین حال، آنها قادر نگشتند تمام جوانب لازم برای رهایی زنان که در طول قرن بیستم به صورتی مترقیانه ظاهر گشتند را در نظر بگیرند.

حتی با این وصف ترازنامه اجمالی این دو همیار، چه از جنبه تئوریک و چه از جنبه عمل، بیش از صرفاً ترازنامه‌ای برانگیزنده است. سهم فردی آنها در تکامل علوم اجتماعی و رهایی پرولتاریا و بشر، آنها را در قله دستاوردهای بشری قرار می‌دهد. بدون آنها، تاریخ قرن نوزدهم و بیستم به آن شکلی که گذشت، بوقوع نمی‌پیوست.

ادامه دارد

م. سهرابی

پوزش: در بخش چهارم «جایگاه مارکسیزم در تاریخ» مندرج در شماره ۳۲ «کارگر سوسیالیست» در ترجمه سر تیتز لغت «جایگزینی» اشتباهاً «سروبی» ترجمه شده است که بدینوسیله از خوانندگان پوزش می‌طلبم. بنابراین سر تیتز بخش مذکور بدینگونه تصحیح می‌گردد: «جایگزینی سوسیالیسم تخیلی»

۵- سربازهای هندی که شورش علیه حاکمیت استعماری انگلیس در هند (۱۸۵۸-۱۸۵۷) را باعث گردیدند.

۶- جنبش انقلابی در چین با ماهیت پرولتری و دهقانی. الهام گرفته از فرقه مسیحی چینی، بین سالهای ۱۸۵۱ و ۱۸۶۴؛ مارکس آن را به عنوان نطفه انقلاب بورژوازی به رهبری ژاکوبین قلمداد می‌کرد.

۷- Benito Juarez (۱۸۷۲-۱۸۰۶)، اصلی‌ترین رهبر انقلاب دوم مکزیک (و یا فرما - Reforma) که بین سالهای ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۷ به طول انجامید و هدف آن عمدتاً حمله به دستگاه الیگارشی در آن زمان و ثروت کلیسا بود.

Selected articles of this issue:

- * Rafsanjani became "Liberal"!
- * On Constituent Assembly
- * Critique of WCP Programme
- * Defend Refugees in Ankara!
- * Interview with a worker
- * Lenin on Religion
- * Workers' Struggle in France

بهای اشتراک:

از ویرا معادل ۱۰ پوند سایر نقاط ۳۰ دلار
حواله پستی یا نام IRS و به نشانی بانکی:

IRS, Nat West Bank, (60-17-04)

A/C:13612271

86 High Street, Potters Bar
Herts, EN6 5AA ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان
سوسیالیست جنبش کارگری باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولین»
منعکس کننده نظریات و اتحادیه است.
- هیئت مسئولین خود را در اصلاح مقالات
رسیده آزاد می‌داند.

شماره تلفن و فکس

۳۷۷۳ ۲۴۹ ۱۷۱ (۴۴)

Tel & Fax: 0171 249 3773

نشانی ما:

Our address:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

زیر نظر: هیئت مسئولین

شماره ۳۵ - سال ششم - خرداد ۱۳۷۵

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم
سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق
اعستصاب عمومی سیاسی و قیام
مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای
شهری و روستائی و تحقق خواست
کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و
توزیع، ایجاد و گسترش هسته‌های
کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه
سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای
احیای حزب پیش‌تاز انقلابی ایران.
گسترش کمیته‌های مخفی عمل در
واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و
روستائی.

■ دفاع از حق کلیهٔ ملل ستم دیده برای
تعمین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و
تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع
هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و
مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان
دمکراتیک مستکی بر ارگان‌های
خود-سازماندهی زحمتکشان و مبارزه
برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل
کارگری همراه با دمکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری
شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه
تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیش‌تاز
انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی
سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و
تشکیل جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر
در سطح جهانی.

پناهجویان و «چپ»

برخورد نیروهای «چپ» در قبال دفاع از پناهجویان
ایرانی، عموماً به در دست تقسیم می‌شود: اول
برخورد «کاسبکارانه» و دوم بر خورد
«انساندوستانه». روش اول که از خصوصیات
گروه‌های «ستی» است، تاکنون لطامات جبران
ناپذیری به اعتبار «چپ» زده است. «کاسبکارانه» به
این مفهوم که قیل و قال از پناهجویان سؤالی مینی
بر اینکه «این دفعه چه سودی برای سازمان ما دارد؟»
در ذهن آنان طرح شده و دفاع یا عدم دفاع بر اساس
این «سودآوری» نحقه‌ای ارزیابی می‌شود- همانند
یک «کاسبکار» حرفه‌ای. البته در ظاهر همیشه
می‌گویند که ما همه پناهجویان بدون قید و شرط
دفاع می‌کنیم! اما در واقعیت خلاف این را ثابت کرده
است. عده‌ای از پناهجویان به علت نداشتن تعلقات
سیاسی و یا عدم همکاری با «حزب» یا «سازمان»
مشخصی، نه تنها کنار گذاشته شده‌اند. این
سازمان‌ها، اگر در فعلیتی شرکت کنند که مخالف
میل آنها عمل شود آن حرکت را تحریم می‌کنند.
بدیهی است که این روش‌های غیر اصولی و غیر
سیاسی هستند.

برخورد «انساندوستانه»، گرچه دستاوردهایی
کوتاه‌مدت برای پناهجویان داشته و دارد، ولی آن‌هم
در درازمدت بی‌تاثیر است. زیرا دفاع از پناهجویان
را فقط یک عمل «خیرخواهانه» تلقی می‌کند و حتی
«خیرخواهی» هم حد و مرز دارد!

پناهجویان نه بری «سیر و سیاحت» و نه «تفریح»
از ایران خارج می‌شوند. علت اصلی ترک ایران،
اعمال خفقات خشن، سرکوب، بی‌حرمتی،
بی‌احترامی، توهین توسط رژیم بر آنها است. هر
انسانی حق دارد که زیر بار این اجحافات نرود و از
آن جهنم خارج شود. وقیفه «چپ» هم اینست که از
حق دمکراتیک همه این افراد، صرف‌نظر از عقاید و
اعتقادات و وابستگی سیاسی، دفاع کند.

اضافه بر این، دفع از مبارزان کارگر و فعالان جنبش
کارگری، تناسب نیروها را در ایران به نفع آنها و
علیه رژیم تغییر می‌دهد. اگر کارگران مبارز بر این
امر واقف باشند که در خارج از ایران از آنها دفاع
شده و می‌توانند در صورت مواجه شدن با خطر
جانی، به کشور دیگری بروند، واضح است که
روحیه مبارزه‌جویی در آنها تقویت می‌شود. درست
برعکس اگر مترجه بشوند که صرفاً برخورد‌های
«کاسبکارانه» و «خیرخواهانه» در انتظار آنهاست،
روحیه مبارزه‌جویی در آنها کاسته می‌شود.

دفاع بدون قید و شرط از کلیه پناهجویان و بویژه
دفاع از کارگران و زحمتکشان مبارز پناهنده یکی از
وظایف اصلی هر نیرو و فردی است که خود را
کمونیست می‌داند.

مهدی رضوی - خرداد ۱۳۵۷